

موضوع: حقانیت امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام در

نهج البلاغه

ابوالحسن ابراهیمی^۱، حسن حسن زاده^۲

^۱ دانشجوی ارشد علوم حدیث گرایش نهج البلاغه دانشگاه قرآن و حدیث قم

^۲ عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن حدیث قم

نام نویسنده مسئول:

مهدی فاطمی

چکیده

این تحقیق با عنوان «حقانیت امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه» با روش کتابخانه ای و تحلیلی توصیفی، درصدد است که موضوع حقانیت حضرت علی(ع) را در قرآن و نهج البلاغه تبیین نماید. در این نوشتار، بعد از تحلیل لغوی هر واژه بر اساس معجم لغت و با استخراج آیاتی که تعاریف و ویژگی های مفاهیم فوق را در بردارند با بهره گیری از قرآن و استفاده از نهج البلاغه تلاش گردیده تا به احتجاجات حضرت علی (ع) برحقانیت خود با تاکید بر نهج البلاغه به میان آورده است، و در نتیجه حقانیت حضرت علی (ع) در قرآن و نهج البلاغه به صورت شاخص در مورد آن بحث شده که حضرت علی (ع) به عنوان یک انسان کامل به موضوع حقانیت خود در نهج البلاغه پرداخته و چشم اندازهای گرانقدر خویش را در دوران حکومت پنج ساله خود عرضه کرده است و نهج البلاغه مملو از مباحث نظری و عملی در عرصه احتجاجات و حقانیت حضرت علی (ع) است. دوران کوتاه حکومت علی (ع) نمایشگاهی از حکمت عملی و نظری است که در نظر جهانیان قرار گرفته است. این مقاله به بیان مفهوم شناسی، جایگاه حضرت علی (ع) در قرآن و روایات، احتجاجات حضرت علی (ع) درباره خلافت خود در نهج البلاغه تنظیم گردیده، و در پایان به نتیجه گیری و پیشنهادات و راهکارها، سخن به میان آورده است و بر اساس نتایج به دست آمده، پیشنهادهایی ارائه شده است.

واژگان کلیدی: قرآن، حضرت علی (ع)، نهج البلاغه، حقانیت، احتجاجات

مقدمه

به نام آن که علی علیه السلام را به جهانیان عطا فرمود از سال ۴۰۰ هجری که سید رضی قدس سره با فکری نورانی و با اهدافی والا، به جمع آوری برخی از آثار علمی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام همّت گماشت و نهج البلاغه را تدوین کرد که عطر وجودی آن جان و جهان را شاداب نمود. نهج البلاغه کتابی است ارزشمند که در تمام کلمات و سطور و صفحات آن، فصاحت و بلاغت، شیوایی الفاظ و حلاوت و جذابیتهای خاص به چشم می خورد. به جرات می توان گفت که بعد از کلام خدا و پیغمبر خدا (ص) هیچ کلامی پیدا نمی شود که تا این اندازه جذاب و با حلاوت و در عین حال لطیف باشد. در واقع نهج البلاغه همچون شخصیت علی (ع) چند بعدی است. حال اگر سیمای علی (ع) در نهج البلاغه بررسی شود، بیشتر شخصیت والایی حضرت علی (ع) معرفی خواهد شد. بنابراین این نوشتار بر آن است تا، احتجاجات امام علی (ع) بر خلافت را در آینه نهج البلاغه بشناساند. از دیدگاه مذهب تشیع حضرت علی - علیه السلام - امام، جانشین و وصی پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می باشد، این مقام از طرف خداوند به آن حضرت و سپس به یازده امام بعد از او اعطا شده است. در منابع و کتاب های معتبر اهل شیعه و اهل سنت دلایل زیادی بر حقانیت امام علی - علیه السلام - در خصوص این مطلب وجود دارد که در این پژوهش به آن ها پرداخته خواهد شد.

بیان مساله و اهمیت و ضرورت تحقیق

مساله ی ولایت امیرالمؤمنان را امامان معصوم علیهم السلام از جمله مسائلی است که سرشت انسان های آزاد و پاک پذیرای آن است و به آن اذعان دارند و همین ولایت است که انسان را در صراط مستقیم قرار داده و خرد را دارای عالی ترین نوع معرفت و بهترین گونه های اخلاقی و رفتاری می نماید، که خداوند می فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (تکواثر/ ۸): [سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد].

از آنجا که خلافت علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) توسط حاکمان به غصب کشیده شد و راه تبلیغ دین و تفسیر قرآن از سیر حقیقی خود به انحراف کشیده شد و حضرت علی علیه السلام برای حفظ نهال اسلام و قرآن سکوت پیشه کرد اما در ۲۵ سال سکوت و خانه نشینی، و بعد از آن اداری را بر حقانیت خود در خلافت ازانة نمود که متقن و منطقی و بر آمده از عقل و تنزع است. این پژوهش تلاش دارد تا به آن احتجاجات و ادله از منظر نهج البلاغه توجه نماید و مورد بررسی قرار دهد. اهمیت نهج البلاغه به عنوان یکی از متون اساسی دینی حکومتی و زمامداری در عصری که پیشرفت تحقیق و بررسی در اصول و مبانی نظری و عملی سیاست و حکومت با رویکرد جدید به متون اصیل دینی مشهود است بر کسی پوشیده نیست. مبانی و خط مشی های حکومتی آن امام همام در محورهای چون فرهنگ سازی مشروعیت سازی توزیع قدرت نظم و امنیت توزیع کالا و خدمات (تامین رفاه و آسایش) است. در این تحقیق تلاش شده است به برخی آیات و احادیث و نهج البلاغه مطرح شده درباره حقانیت امام علی (ع) اشاره گردد، از آن جا که تاکنون به این موضوع از این منظر توجه نشده است این پژوهش می تواند راهگشای این مهم قرار گیرد و سر آغازی برای حرکت به سمت دیگر تحقیقات قرآنی و نهج البلاغه با جهت گیری اثبات حقانیت باشد.

سوال تحقیق

حضرت علی (ع) چه ادله ای را بر اثبات حقانیت خود در نهج البلاغه اقامه کرده اند؟

فرضیه ها

گمان می رود حضرت علی (ع) ادله های بر اثبات خود در نهج البلاغه اقامه کرده اند.

اهداف تحقیق

۱. تبیین ادله حقانیت امام علی علیه السلام در خلافت
۲. استدلال در حقانیت عقاید شیعه در ولایت علی علیه السلام
۳. شناخت ریشه ها و دلایل حقانیت امام علی (ع)

روش تحقیق

روش کار به روش تحقیقی، تحلیلی - توصیفی می باشد و با مطالعه کتابخانه ای و پژوهشی کتاب های دینی، مقالات و نرم افزارهای مذهبی معتبر تدوین خواهد شد که پس از فیش برداری و گردآوری اطلاعات و تحلیل و بررسی آن به پایان می رسد.

پیشینه تحقیق

درباره اثبات حقانیت حضرت علی (ع) در کتاب های سیده و تاریخی و منابع دست اول بسیار آمده است که برخی از آن عبارتند از:

- ۱- بابازاده، علی اکبر، ۱۳۷۸ سیمای حکومتی علی (ع)، قم: انصاریان
- ۲- مرادی، محمد، ۱۳۸۲، امام علی (ع) و قرآن، تهران: هستی نما
- ۳- معادیخواه، عبدالمجید، ۱۳۸۰، نخستین نیم قرن از تاریخ اسلام در آئینه ی نهج البلاغه، قم: دفتر و پخش معارف
- ۴- امامی، محمدجعفر، ۱۳۸۶، المراجعات، رهبری امام علی (ع) در قرآن و سنت، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل

مشکلات و موانع تحقیق

به علت نگاهی تقریباً نو به موضوع مورد نظر و نبود پژوهش هایی جامع و فراگیر در موضوع تحقیق و نیز فقر کتابخانه های استان و گستردگی موضوع تحقیق، و عدم فرصت کافی، این تحقیق با مشکلاتی روبرو بود.

مفهوم شناسی

حضرت علی (ع)

امیر مؤمنان علی (ع) فرزند ابو طالب و جدّ او عبد المطلب پسر هاشم است. نام عبد المطلب عامر بود و شیبه الحمد شهرت داشت. گویند چون زاده شد موهایی سپید بر سر او رسته بود، پس او را شیبه لقب دادند. و چون مطلب عموی او پس از مرگ هاشم به مدینه رفت و شیبه را با خود به مکه آورد، از او پرسیدند: «این کودک کیست؟» گفت: «بنده من است.» و گفته اند مردم چنان پنداشتند که مطلب در این سفر بنده ای با خود آورده است. از این رو عامر به عبد المطلب مشهور گردید. عبد المطلب فرزند هاشم است و هاشم پسر عبد مناف. خاندان هاشم شاخه ای از عبد مناف و شاخه دیگر آن بنی عبد شمس نیای امویان است. و هر دو خاندان از قریش اند. خاندان هاشم در قریش به بزرگواری و گشاده دستی شناخته بودند، هر چند مکنی چون خاندان عبد شمس نداشتند. مادرش فاطمه، دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است. فاطمه چندی تربیت رسول خدا را عهده دار بود و برای او چون مادر می نمود. او از جمله مسلمانان صدر اول است که به مدینه هجرت کرد. رسول خدا پیوسته او را گرامی می داشت و چون درگذشت او را در پیراهن خود کفن کرد. (الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲). ولادت علی را در سی سالگی رسول (ص) نوشته اند بایستی علی (ع) در ۵۹۹ یا ۶۰۰ میلادی تولد یافته باشد. عالمان شیعه عموماً و گروهی از دانشمندان سنت و جماعت نوشته اند علی (ع) در خانه کعبه به دنیا آمد. اما بعضی از سنن یا این مکرمات را برای او ننوشته اند و یا آن را نپذیرفته اند. مسعودی نویسد: «در کعبه زاده شد» (مروج الذهب، ج ۲، ص ۲). مفید نوشته است: «پیش از او و بعد از او کسی در خانه کعبه به دنیا نیامد». (ارشاد، ج ۱، ص ۱). مؤلف سیره الحلبیه نوشته است: «علی (ع) در سن سی سالگی رسول (ص) در کعبه متولد شد». (السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۹). در دیوان سید حمیری که با تحقیق شاکر هادی شکر در بیروت چاپ شده قطعه ای دیده می شود که مطلع آن این است: «ولدت فی حرم الإله و آمنه و البیت حیث فناؤه و المسجد» (علی از زبان علی (ع) زندگانی امیرالمؤمنان علی (ع)). ج ۱، ص ۸، دیوان سید حمیری، ص ۱۵۵). حضرت علی (علیه السلام) به هنگام نزول وحی، نخستین کسی بود که به رسول خدا گروید؛ در حالی که تنها ۱۰ سال از عمر او می گذشت. (سیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۲) این پرسش، پیشینه ای دراز داشته و در طول تاریخ، در محافل بسیاری طرح شده است. مأمون عباسی در ضمن گفت و گو با چهل تن از علمای اهل سنت، درباره اولویت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در امر خلافت، از اسحاق بن حماد بن زید پرسید: آن روز که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مبعوث شد، چه عملی از تمام اعمال، برتر بود؟ اسحاق پاسخ داد: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله). مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی (علیه السلام) در اسلام، پیشی گرفته باشد؟ اسحاق: علی (علیه السلام) در حالی اسلام آورد که کم سن و سال بود و احکام الهی، بر او جاری نمی شد. مأمون: آیا اسلام علی (علیه السلام)، به دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) را نپذیرفت؟ چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسی را به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟ اسحاق در مقابل این پرسش قاطع، هیچ پاسخی نداشت. (الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۶؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۹). علامه امینی بعد از نقل این

داستان، می‌افزاید: «ابو جعفر اسکافی معتزلی (م ۲۴۰ ق) در رساله خود می‌نویسد: «همه مردم می‌دانند که علی (علیه السلام)، افتخار پیش‌گامی در پذیرش اسلام را دارد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه مبعوث شد و علی (علیه السلام)، روز سه‌شنبه، ایمان آورد و پیوسته می‌فرمود: من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم و من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم. این مسئله، از هر مشهوری، مشهورتر است و ما کسی را در گذشته نیافته‌ایم که اسلام علی (علیه السلام) را سبک بشمرد یا بگوید او اسلام آورد؛ در حالی که کودکی خردسال بود. عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه، برای پذیرش اسلام، منتظر عکس‌العمل ابوطالب بودند؛ ولی فرزند ابوطالب، هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد». (الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۶ - ۲۳۷). امام علی (ع) در زمان رسول خدا (ص)، در نگاه همگان برترین چهره صحابیان و نزدیک‌ترین فرد به پیامبر اکرم (ص) بود. به دلیل این ارتباط نزدیک که از کودکی آن حضرت آغاز شده بود و در تمام دوران نزول وحی و حیات طیبیه پیامبر (ص) نیز ادامه داشت، به طور طبیعی حضرت در فهم آیات قرآن، باید سرآمد همگان باشد. این امر به صراحت در قرآن کریم ذکر شده است: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (۲۳/۴۳)؛ «آن‌ها که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».

تفسیر این آیه، در جهت تبیین حقیقت قرآن و تأکید بر اینکه قرآن، نشان صدق رسالت است و نیز رویارویی با پندار مشرکان که آیات الهی را نشان صدق رسالت نمی‌دانستند و در پی معجزه‌های دیگر بودند، می‌باشد. این حقیقت با آیات آغازین سوره شروع، و در آیات میانی بدان تأکید، و در پایان آیه مورد بحث، نتیجه‌گیری می‌شود که تأکیدی است مجدد بر آن چه در آغاز آمده و تردیدی باقی نمی‌گذارد که مراد از کتاب، قرآن کریم است و عالم به این کتاب باید فردی آگاه و وارسته از امت باشد. از همان زمان، امام علی (ع) مصداق آیه ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ شناخته شده و رسول خدا (ص) در تفسیر این آیه به این نکته تأکید کرده بود. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۸۳. علی از زبان علی ج ۱، ص ۸) معاویه در زمان خلیفه اول و دوم به دستگاه حکومتی شام راه یافت و به عنوان امیری که از طرف ابوبکر و عمر برای امارت منطقه شامات منصوب شده بود، بر این منطقه حکم می‌راند. این امارت در زمان عثمان که خود از بنی امیه بود، استوارتر گردید تا آنجا که شام به عنوان یک منطقه امن برای عثمان تلقی می‌گردید. در جریان محاصره عثمان با اینکه از طرف عثمان از معاویه خواسته شده بود به کمکش بیاید و فرصت چنین کاری هم برای معاویه وجود داشت در عین حال به منظور بهره‌برداری از مرگ عثمان تزلزل ورزید و این قدر صبر کرد تا عثمان کشته شد زمانی که حضرت علی (ع) به خلافت رسید لحظه‌ای معاویه را در پست خود ابقاء ننمود و او را از حکومت شام عزل کرد معاویه که در این زمان آروزهای خود را بر باد رفته می‌دید به مخالفت با علی پرداخت. او با استفاده از پیراهن خون آلود و انگشت قطع شده نائله همسر عثمان در شام اینگونه تبلیغ می‌کرد که عثمان مظلومانه کشته شده است و من ولی دم او هستم و سزوار این هستم که از قاتلین عثمان قصاص به عمل آورم. (تاریخ سیاسی اسلام، ص ۳۳۳)

حقانیت

واژه حقانیت در لغت

حقانیت به وزن فعالیه مصدر و ریشه ی آن (حق) است. «اصل معنی لغوی حق، مطابقت و موافقت، یکسان، هماهنگی و درستی است. (مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۱۵۶) «حق ای وجب و ثبت» (همان، ص ۲۴۶): «حق یعنی واجب و ثابت شد». «حق الله الا مرحقا: أثبت واجبه» (المحكم والمحيط الاعظم، ج ۲، ص ۴۷۲) خداوند امری را حق کرد یعنی آن را واجب و ثابت گردانید. [

حقانیت در اصطلاح

به معنای حقیقت عرفان، که همان معرفت قلبی و شهودی خدای متعال است، هیچ ملازمه‌ای با اظهار و ذکر مطالب عرفانی و یا انجام امور خارق‌العاده ندارد. نه دانستن و ذکر مطالب و مفاهیم عرفانی و انجام امور خارق‌عادت دلیل بر وجود حقیقت عرفان نزد کسی است، و نه بلد نبودن الفاظ و اصطلاحات عرفانی و ظاهر نشدن امور خارق‌العاده از کسی دلیل بر آن است که او از معرفت شهودی و حضوری خدای متعال بهره‌ای ندارد. (در جستجوی عرفان اسلامی، ص ۳۱۸) به معنای ایجاد کننده چیزی را که به سبب حکمتی که مقتضی آن است ایجاد نموده است و لذا درباره خدای تعالی که ایجاد کننده پدیده‌های عالم به مقتضای حکمت است حق گویند. خداوند می‌فرماید: ﴿كُنْمْ رُدُّوا

إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ أَحَقُّ﴾ (انعام/ ۶۲): [سپس ایشان را به الله که مولای همیشگی و به حششان است بر می‌گردانند].

و نیز می‌فرماید: ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ أَحَقُّ﴾ (یونس/ ۳۲): [پس او پروردگار تان حق است].

حق به معنای هر کار و سخنی که بر حسب واقع آن طور که واجبست و به اندازه و زمانی که واجب است انجام می‌شود. اثبات حق با آیات قرآن و با کامل نمودن شریعت و گسترش آن در عموم مردم می‌باشد. (مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷)

نهج البلاغه

نهج البلاغه، هنوز هم، حتی در میان ما، ناشناخته و مهجور و مظلوم است، همانگونه که خود امام علی (ع) نیز چنین است. قرن ها است که دوست و دشمن درباره ی امیرالمومنین (ع) و مهمترین و مشهورترین مجموعه ای که از گفته ها و نوشته هایش که سید رضی (ق) گردآورده است، سخن گفته و می گویند، اما طرفه اینکه این تکرارها نه تنها ملال انگیز نشده، که به شیوه ی باران پر از طراوت تکرار است. این هم یکی دیگر از خصایص آن یگانه ی هستی است که با این همه شهرت و محبوبیت، باز هم ناشناخته و مظلوم است، شاید هم چاره ای جز این نباشد، چه آنکه او در نقطه ای از کمال ایستاده است که هیچ مرغ بلند پروازی نمی تواند تصور رسیدن به آن را داشته باشد، و کتابش نیز ژرفایی از معارف و حکمت است که از دریای بیکران قرآن جاری شده و به آن متصل است. و از سوی دیگر فرمود: «قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه سارهای دانش و دریاهای علم و باغ های عدالت و برکه های عدل و پایه های اسلام و بنیان آن و نهرهای حق و دشت های خرم و سرسبز دین است؛ دریایی است که هر چه از آن بگیرند پایان نمی گیرد و چشمه ای است که هر چه از آن بردارند کم نمی شود.» (سرچشمه حکمت، جرعه اول، سیاست و حکومت در نهج البلاغه، ص ۱۸ و ۹)

نهج البلاغه دارای ۲۴۱ خطبه؛ ۷۹ نامه؛ ۴۸۰ حکمت می باشد. طولانی ترین خطبه، خطبه ۱۹۲ می باشد که به خطبه قاصعه مشهور است. کوتاهترین خطبه، خطبه ۶۱ نهج البلاغه است، که در مورد خوارج می باشد (لا تقاتلوا الخوارج).؛ طولانی ترین نامه، نامه ۵۳ است، که مشهور به عهدنامه مالک اشتر می باشد. کوتاهترین نامه، نامه ۷۹ است که خطاب به فرماندهان لشکرها می باشد. طولانی ترین حکمت، حکمت ۱۴۷ می باشد که خطاب به کمیل بن زیاد نخی فرموده است. کوتاهترین حکمت، حکمت ۱۸۷ می باشد که درباره کوچ کردن از دنیا است. «الرحیل و شیک» کوچ کردن (از دنیا) نزدیک است! جمع آوری نهج البلاغه در ماه رجب سال ۴۰۰ ه. ق به اتمام رسیده است. آخرین خطبه ۱۴۹ شب شهادت امام علی (ع) بوده است. نامه ای که با بسم الله الرحمن الرحیم شروع شده است نامه ۵۳ حضرت علی (ع) به مالک اشتر می نویسند. خطبه بدون نقطه (دو صغه است) و بدون الف و لام (چهار صغه است) در بعضی نهج البلاغه ها وجود دارد. نهج البلاغه در طی چهار سال و نه ماه و در زمان حکومت طول کشید. در زمان خانه نشینی ۲ درصد (۱۴ خطبه) و ۹۸ درصد در زمان حکومت گفته اند. یاران حضرت علی (ع) میثم تمار، مالک اشتر، عمر بن ابی سلمه، کمیل بن زیاد، محمد بن ابی بکر، ابو ایوب انصاری و... مخالفان حضرت علی (ع) اشعث بن قیس، زبیر، طلحه، عایشه، ابوموسی اشعری معاویه، عمرو عاص و... شارحان نهج البلاغه بعد از سید رضی که فقط به نامهای آنها اکتفا می کنیم به شرح ذیل می باشد: سید مرتضی علم الهدی؛ امام احمد بن محمد بن وبری خوارزمی؛ ابو الحسن علی بن زید بیهقی؛ ضیاء الدین ابو الرضا فضل الله بن علا حسینی راوندی؛ سعید بن هبه؛ الله قطب الدین راوندی؛ قطب الدین محمد بن حسین کیدری بیهقی؛ علی بن ناصر؛ عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید؛ الدین عبد الرحمن بن محمد عتائقی حلی؛ الفضائل حسن بن محمد صغانی؛ الدین ابو منصور حسن بن یوسف معروف به «علامه حلی»؛ الدین میثم بن علی بحرانی؛ قاضی عبد الجبار؛ طالب تاج الدین معروف به ابن الساعی؛ رضی الدین علی بن موسی بن طائوس حلی؛ عمر فخر الدین رازی؛ محمود ملاحمی خوارزمی؛ سدید الدین محمود بن میرک رازی؛ سعد الدین مسعود تفتازانی؛ مؤید بالله یحیی بن حمزه علوی؛ ابو الفضل یحیی بن ابی طی بخاری. مترجمان نهج البلاغه در زبان فارسی، آیت الله شیخ جعفر سبحانی؛ آیت الله ناصر مکارم شیرازی؛ حجت الاسلام والمسلمین محمد دشتی؛ علامه محمد تقی جعفری؛ علامه عبدالحسین امینی؛ محمد مهدی فولادوند؛ طاهره صفارزاده می باشند. (سرچشمه حکمت، جرعه اول، سیاست و حکومت در نهج البلاغه، ص ۲۵)

جایگاه حضرت علی در قرآن

پیشوای بزرگ جهان اسلام علی بن ابی طالب (ع) از چهره های درخشان تاریخ اسلام است که نه تنها همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی به او افتخار می کنند بلکه هر فردی که مختصر آشنایی با مکتب آن بزرگوار داشته باشد بی اختیار شیفته او گشته و از فضل و کرامت آن حضرت سخن می گوید و شخصیت خارق العاده او تحیر و شگفتی همگان را برانگیخته است و محققان و متفکران بزرگ در معرفی ابعاد وجودی او و بیان فضایلش به عجز و ناتوانی خود اعتراف کردند. تا آنجا که شبلی شمیل پیشوای مکتب مادی که تا پای مرگ دست از مادیگری برنداشت آن چنان مجذوب شخصیت آن بزرگوار شده است که می گوید امام علی ابن ابی طالب بزرگ بزرگان یگانه نسخه ای است که با اصل خود (یعنی پیامبرص) مطابق است، هرگز شرق و غرب، نسخه ای مطابق او در گذشته و حال ندیده است. قرآن کریم در موارد متعددی پرده از امتیازات و ویژگی های رفتاری ائمه هدی به ویژه امیرالمومنین (ع) برداشته و درباره هیچ کس پس از پیامبر اکرم (ص) به اندازه حضرت علی (ع) سخن نگفته است. گرچه نام آن حضرت در قرآن به صراحت نیامده است اما با عناوین و عبارات گوناگونی که از تصریح کردن بنام آن حضرت تاثیر بیشتری دارد. ابن عساکر و سیوطی از ابن عباس نقل می کنند: «نزلت فی علی ثلاث مئه آیه» سیصد آیه در حق علی (ع) در قرآن نازل شده است. (تاریخ الخلفاء للسیوطی، ص ۱۷۰، الصواعق المحرقة لابن حجر مکی ص ۱۹۶، تاریخ بغداد للخطیب البغدادی، ج ۶، ص ۲۱۹، تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۶۴) خداوند متعال پس از سپری شدن عصر رسالت هر یک از انبیاء، جانشینانی را

برای آنان برگزید تا رسالت و راه آنان را ادامه دهند و از دین و عقاید مؤمنان پاسداری نمایند. روی این جهت، مشاهده می کنیم که پس از وفات هر یک از انبیاء الهی جانشینان و حجت الهی دیگری رهبری و هدایت مؤمنان را به دست گرفته اند و به ارشاد و رهبری پیروان آن پیامبر الهی و دیگر بندگان خدا همت گماشته اند. پس از وفات پیامبر خاتم(ص) نیز بشر از این لطف و رحمت الهی محروم نگردید و خداوند متعال برای پیامبر خاتم(ص) جانشین یا جانشینانی را برگزید تا این حجت های الهی و جانشینان آن حضرت رسالت پیامبر اسلام را ادامه دهند و از دین و عقاید مؤمنان حفاظت نمایند. برای این که مسلمانان و پیروان پیامبر خاتم با جانشینان آن حضرت آشنا گردند و خود را پس از وفات پیامبر اکرم ملزم به تبعیت و اطاعت از آنان بدانند خداوند متعال از همان آغاز بعثت پیامبر(ص) با نزول آیات متعدد و در مراحل و مواقع مختلف ویژگی های برجسته این حجت های الهی و جانشینان پیامبر را برای مسلمانان تبیین نمود و آنان را به عنوان ولی و سرپرست مسلمانان و کسانی که امت اسلامی می بایست از آنان پیروی نمایند معرفی کرد. افزون بر این به پیامبرش نیز فرمان داد تا با ابلاغ و تبیین این آیات برای مسلمانان، شخصیت و جایگاه جانشینان خود را برای آنان بازگو نمایند تا بر همگان روشن گردد که پس از وفات آن حضرت مسلمانان باید آنان را به عنوان رهبر و راهنمای خود در امور دین و دنیا برگزینند و دین و عقاید خود را از آنان دریافت کنند. (امام علی علیه السلام و قرآن، ج ۱، ص ۷۶) که ما در ذیل به بخشی از عمده ترین آیاتی که در قرآن کریم در مورد ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین علی(ع) نازل شده اشاره می نمائیم:

۱. آیه انذار
۲. آیه مودت
۳. آیه مباحله
۴. آیه ولایت
۵. آیات تبلیغ و اکمال دین
۶. سوره رعد آیه ۴۳
۷. واقعه لیله المبیت
۸. آیه تطهیر

جایگاه حضرت علی (ع) در روایات

جایگاه و مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام، به ویژه امیر المؤمنین علیه السلام در قرآن و سنت از مسائلی است که از دیر باز در میان مذاهب اسلامی مطرح بوده و همواره در عرض مرجعیت دینی و سیاسی مورد بحث قرار گرفته است. نظر دانشوران شیعه بر این است که «من عنده علم الكتاب» از آیات مکی است و منظور از «الكتاب» در این آیه قرآن کریم، و مصداق واقعی این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. شیخ صدوق در کتاب امالی با سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن القاسم بن يحيى، عن جده الحسن بن راشد، عن عمرو بن مغلس، عن خلف، عن عطية العوفي، عن أبي سعيد الخدري، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن قول الله: قال الذي عنده علم من الكتاب. قال: ذاك وصي أخی سليمان بن داود. فقلت له: يا رسول الله، فقول الله عز وجل: قل كفى بالله شهيدا بنينا وبينكم ومن عنده علم الكتاب، قال: ذاك أخی علي بن أبي طالب» (أمالی (صدوق)، ص ۶۵۹). از نظر شیعه، اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امیرالمؤمنین علیه السلام از موقعیت و جایگاه رفیع علمی و دانش الهی بر خوردار بوده به گونه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان مرجعیت اهل بیت علیهم السلام فرمودند: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي وهما الخليفةان من بعدى وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» (كمال الدين و تمام النعمة، ص ۶۴): [همانا من در میان شما دو چیز گرانبها را به یادگار می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من است. و این دو تا جانشینان بعد از من هستند که هرگز از همدیگر تا هنگام ورود بر حوض جدا نمی شوند].

و در باره جایگاه علمی امیر المؤمنین علیه السلام تعبیر به در شهر علم نموده و رسول الله(ص) فرمود: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيٌّ بِأُيُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ: [من شهر علم هستم و علی در آن است کسی که بخواهد وارد شهر گردد باید از در آن وارد گردد]. بدیهی است که این دانش و آگاهی عادی و معمولی نیست که مسبوق به خطا و لغزش باشد؛ بلکه این معرفت و شناخت الهی است که خداوند برای هدایت و زعامت انسان آن را عنایت نموده است که ما در ذیل به بخشی از عمده ترین احادیثی که در مورد ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین علی(ع) نازل شده اشاره می نمائیم:

۱. حدیث وصایت و وراثت یا بیت
۲. حدیث منزلت

۳. حدیث ثقلین

۴. حدیث غدیر

۵. حدیث اثنا عشر (دوازده خلیفه)

مقام تفسیری حضرت علی (ع) در نگاه پیامبر اکرم (ص)

علی (ع)، شاگرد برجسته پیامبر خدا است و حقایقی را که پیامبر در می یافت به علی (ع) می آموخت .
«انّ الله علّم رسولہ الحلال و الحرام و التأویل، فعلم رسول الله علمه کلّه علیاً» (وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۴۷)؛ [خداوند حلال و حرام و تأویل را به پیامبرش آموخت و او هم همه علمش را به علی تعلیم داد].

شیخ کلینی روایتی را از امام صادق (ع) در همین رابطه، چنین نقل کرده است: «انّ الله علّم نبیّه التنزیل و التأویل فعلمه رسول الله علیاً» همان؛ [خداوند به پیامبرش تنزیل و تأویل را آموخت و او هم آن را به علی تعلیم داد].

امام علی (ع) خود نیز، به این حقیقت اذعان کرده و گفته است: «فما نزلت علی رسول الله آیه من القرآن الاّ اقرأنیها و املاها علیّ فکتبتھا بخطی و علّمتی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها، و محکمها و متشابهها، و خاصّها و عامها، و دعا الله ان یعطیني فهمها و حفظها، فما نسیت آیه من کتاب الله و لا علما املاه علیّ و کتبتہ منذ دعا الله لی بما دعا» (کافی، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۲۵) [آیه ای بر پیامبر نازل نشد مگر اینکه رسول خدا آن را بر من املا کرد و من با خط خود نوشتم، به من تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و عام و خاص را آموخت و آنگاه از خداوند خواست تا فهم و حفظ آن را بر من عطا فرماید. پس از دعای پیامبر، نه آیه ای از قرآن را فراموش کردم و نه علمی را که بر من املا فرمود و نوشتم، از یاد بردم].

ابن عباس سخنی فراتر از این را نقل می کند، وی از پیامبر (ص) روایت کرده است که: «انّ علیاً هو اخی... انّ الله انزل علیّ القرآن... و من ابتغی علمه عند غیر علیّ هلك» (وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ بحار الانوار ج ۳۸، ص ۹۴)؛ [همانا علی برادر من است... خداوند قرآن را بر من نازل کرد... و هرکس که دانش قرآن را در نزد غیر علی بجوید، هلاک است].

انس بن مالک نقل کرده که پیامبر خدا در سخنی روایتی به علی فرمود: «یا علی، انت تعلّم الناس تأویل القرآن بما لا یعلمون» (همان، ج ۱۸، ص ۱۴۵)؛ [ای علی، تو به مردم تأویل قرآن را می آموزی؛ آنچه را نمی دانند].

علی (ع) از پیامبر پرسید: آیا بر اساس رسالت تو آن را ابلاغ خواهم کرد؟ پیامبر جواب داد: «تخبر الناس بما یشكل علیهم من تأویل القرآن» (همان)؛ [تو مردم را آگاه می سازی از تأویل قرآن؛ آنچه را که برای آنان مشکل است].

در روایتی دیگر سلمان فارسی از علم امام علی از زبان پیامبر خبر داده و گفته است: در آخرین بیماری که پیامبر (ص) با آن درگذشت، نزد ایشان بودم (امام علی علیه السلام و قرآن، ج ۱، ص ۷۷). آن حضرت درباره علی (ع) خطاب به فاطمه (س) گفت: «یا بنیّه، انّ لبعلک مناقب: ایمانه بالله... لم یسبقه الی ذلک احد من امتی و علمه بکتاب الله و سنتی و لیس احد من امتی یعلم جمیع علمی غیر علیّ فانّ الله عزّ و جلّ علّمتی علما لا یعلمه غیری... و امرنی ربّی عزّ و جلّ ان اعلمّه آیه ففعلت» (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۲)؛ [دخترم، شوهرت فضایی دارد؛ ایمان او به خدا... احدی از امت من در این امر بر او پیشی نگرفته است، و دانش او به کتاب خدا و سنت من؛ هیچ فردی از امت من همه علم مرا نمی داند جز علی. خداوند به من علمی آموخت که جز من کسی از آن آگاه نیست، و به من دستور داد تا آن را به علی بیاموزم و چنین کردم].

پیامبر (ص) در کلامی دیگر از همراهی علی با قرآن سخن گفته و اینکه آن دو هیچ گاه از هم جدا نخواهند شد: «انّ علیا مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علیّ الحوض» (همان، ج ۹۲، ص ۸۰)؛ [علی با قرآن است و قرآن با علی است. این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در کوثر بر من وارد شوند].

پیامبر در این کلام خود، از رابطه جداناپذیر قرآن و علی پرده بر می دارد. این ارتباط گسستناپذیر می تواند به این معنا باشد که از یک سو علی (ع) به ابعاد و وجوه و ظاهر و باطن آیات قرآن آگاهی دارد، به عبارتی، حقیقت قرآن در نزد علی است و کسانی که می خواهند به ابعاد تو در توی معارف و لایه های آن پی ببرند، باید در محضر علی شاگردی کنند. نیز می تواند به این معنا باشد که هر جا علی هست، حافظ و پاسدار قرآن است او از ظاهر و حقیقت قرآن نگهبانی می کند. (امام علی علیه السلام و قرآن، ج ۱، ص ۷۸) شاید از همین رو باشد که امام در کلامی فرموده است: «روزگاری برای تنزیل قرآن شمشیر می زدیم تا مگر مردمانی را که در برابر آن ایستاده بودند قانع سازیم و اجازه ندهیم آنان سد راه آن شوند و امروز پیکار می کنیم تا گمراهی و کجی که در اسلام وارد شده و شبهه و تأویلی که در آن راه یافته به درستی درآید». (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲)

پیامبر خدا نیز درباره تلاش علی در راه قرآن گفته است: «و انّ منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله؛ و هو علی بن ابی طالب» (أُسَدُ الْغَابَةِ فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۹۲)؛ [از شما کسانی هستند که برای تأویل قرآن می‌جنگند؛ همان گونه که من برای نزول آن جنگیدم؛ و او علی بن ابی طالب است].

همراهی قرآن با علی و جدانپذیری آن از وی، به معنای این است که قرآن پشتیبان علی در راه و رسم و حقانیت او است. منش و رفتار علی، مورد تأیید و شخصیت او مورد تمجید قرآن می‌باشد. قرآن از پیامبردها و جهادهای او سخن گفته است. حتی آیاتی که درباره عموم مؤمنان و راه و رسم آنان در قرآن آمده بر علی نیز صادق است. (امام علی علیه السلام و قرآن، ج ۱، ص ۷۹) امام سپس در این حدیث، ناقلان حدیث را به چهار گروه تقسیم می‌کند و اوصاف هریک را بازگو می‌نماید، و در ادامه از جایگاه ویژه خود در نزد رسول خدا پرده برداشته و می‌فرماید: «و قد کنت ادخل علی رسول الله (ص) کلّ یوم دخله و کلّ لیله دخله فیخلّینی فیما ادور معه حیث دارو. قد علم اصحاب رسول الله انه لم یصنع ذلک باحد من الناس غیره. فربما کان فی بیتی یا تینی رسول الله . و کنت اذ دخلت علیه بعض منازلہ اخلائی و اقام عتی نسائه فلا یبقی عنده غیری و اذا اتانی للخلوة معی فی منزلی لم تقم عتی فاطمة و لا احد من بنی و کنت اذا سألتہ اجابنی و اذا سکت عنه و فنیت مسائلی ابتدائی. فما نزلت علی رسول الله آیه الا اقرأنیها و املاها علی فکتبتہا بخطی و علمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصها و عامها و دعا الله ان یعطینی فهمها و حفظها فما نسیت آیه من کتاب الله و لا علما املاها علی و کتبتہ منذ دعا الله بما دعا ...» (کافی، ج ۱، ص ۶۲-۶۴)؛ [من همواره، در شب و روز، وارد بر پیامبر خدا می‌شدم. با او تنها بودم؛ هر جا او می‌رفت همراه می‌شدم. اصحاب پیامبر هم می‌دانستند که پیامبر جز با من با احدی چنین رفتاری نمی‌کند. چه بسا در خانه‌ام بودم که پیامبر به نزد من می‌آمد، و من هنگامی که وارد بر برخی از خانه‌های او می‌شدم همسران خود را بیرون می‌کرد و تنها مرا با خود باقی می‌گذاشت. هیچ کسی جز من نمی‌ماند، و هنگامی که به منزل من می‌آمد و با من خلوت می‌کرد، همسر فاطمه و فرزندانم را از اتاق بیرون نمی‌فرستاد. وقتی من از او سؤال می‌کردم جوابم را می‌داد و وقتی که ساکت می‌شدم و سؤالاتم به پایان می‌رسید، او آغاز می‌کرد. هیچ آیه‌ای بر رسول خدا نازل نشد جز اینکه آن را بر من تلاوت می‌کرد و برایم دیکته می‌نمود و من با خط خود آن را می‌نوشتم. به من تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آموخت و برای اینکه من بتوانم آنها را درک و حفظ کنم برایم دعا کرد. هیچ آیه‌ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و علمی را که به من آموخت و نوشتم از یاد نبردم، از آن زمانی که برایم دعا کرد].

از سخن پیامبر درباره دانش علی (ع) و تصریح خود امام (ع) و قرائن و شواهد فراوان به دست می‌آید که امام علی (ع)، علوم خود، به ویژه تفسیر و تأویل آیات قرآن را از پیامبر (ص) فرا گرفته بود و بر این حقیقت اصرار هم داشت و آن را بارها به مردم بازگو می‌کرد. (امام علی علیه السلام و قرآن، ج ۱، ص ۸۱)

دانش تفسیری امام علی (ع) در بیان خود او

بر اساس نقل مورخان، امیر مؤمنان (ع) بارها بر این نکته تأکید کرده است که از چگونگی نزول وحی آگاه است و بر قرآن کریم احاطه دارد: «و الله ما نزلت آیه الا و قد علمت فیما نزلت و این نزلت...»؛ (تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۵؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۲۰؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۴؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۷ و ۱۷۸). [به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نیست، مگر اینکه می‌دانم درباره چه چیزی و در کجا و بر چه کسی نازل شده است].

امام در کلام دیگری می‌فرماید: «پروردگارم به من قلبی اندیشمند و زبانی گویا عطا کرده است» (شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۵). نیز در کلامی خود را آگاه بر نزول زمان یکایک آیات معرفی می‌کند. «ما نزلت آیه الا و انا عالم متی نزلت و فیمن نزلت و لو سألتمونی عما بین اللوحین لحدثتکم»؛ (بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۸۰؛ الامالی طوسی، ص ۱۷۳). [هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر اینکه من دانای به آنم. می‌دانم در چه زمانی، و درباره چه کسی نازل شده است. اگر از آنچه که در بین دو لوح است از من بپرسید، به شما خواهم گفت].

چیزی در میان دو جلد قرآن وجود ندارد مگر اینکه من آن را می‌دانم.

امام (ع) در سخن دیگری، خود را عالم بر کل قرآن دانسته و گفته است: «ما بین اللوحین شیء الا و انا اعلمه؛ (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷). چیزی در میان دو لوح نیست، مگر اینکه من آن را می‌دانم».

با این احاطه و آگاهی همه‌جانبه است که امام (ع) بارها از مردم در خواست کرده است که از قرآن و معارف آن از او سؤال کنند. «و سلونی عن القرآن فإن القرآن بیان کل شیء...» و ادامه داده که پیامبر به وی علم تأویل آموخته و آنگاه گفته است که تا قیامت این علم در نسل او باقی خواهد ماند. «ثم لا تزال فی عقبنا الی یوم القیامة» (تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۸ و ۶۹). [نیز در بیان مشابه دیگری از مردم در خواست کرده است که هر چه می‌خواهند از او بپرسند].

«ما من شیء تطالبونه الا و هو فی القرآن، فمن اراد ذلک فلیسألنی عنه» (وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۳۵)؛ [هر چه بخواهید در قرآن هست و هر کسی که دانش آن را می‌خواهد از من بپرسد].

چنین احاطه و تفسیردانی و گردش دانش تفسیر در میان اهل بیت است که امام آنها را از قرآن جدانپذیر دانسته و گفته است: «و جعل القرآن معنا لا يفارقه و لا يفارقه» (الاتقان فی علوم القرآن؛ کافی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۴۲؛ ج ۲۶، ص ۲۵۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۲. با اندکی تفاوت.) او خداوند قرآن را با ما قرار داد و ما از قرآن جدا نمی شویم و قرآن نیز از ما جدا نخواهد شد! علی(ع) از کودکی در کنار پیامبر خدا بود و هر آنچه که برای پیامبر رخ می داد، از آن با خبر می شد. نزدیکی آن جناب با پیامبر خدا چنان بود (امام علی علیه السلام و قرآن، ج ۱، ص ۸۳) که گفته است: «و لقد علمتم موضعی من رسول الله بالقراءة القريبة و المنزلة الخصیصة، وضعنی فی حجره و انا ولد یضمّنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسّنی جسده و یضمّنی عرقه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه و ما وجد لی کذبة فی قول و لا فی فعل» (نهج البلاغه، خطبة قاصعه ۱۹۲)؛ [شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبه ای است، و خوشاوندیم با او چه اندازه است. آنگاه که خردسال بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خود جا داد. مرا در بستر خود می خوابانید؛ تنم را به تنش می مالید و بوی خوش خود را به من می بویانید. گاه اتفاق می افتاد چیزی که خود می جوید به من می خوراند برای من نه در گفتار دروغ می یابید، و نه در کردار. هر سال در حرا خلوت اختیار می کرد من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. هنگامی که جز رسول خدا و همسرش خدیجه کسی دیگری مسلمان نشده بود و مسلمانی به خانه اش راه نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می چشیدم].

«و لقد سمعت رثة الشیطان حین نزل الوحي علیه-صلی الله علیه و آله- فقلت: یا رسول الله، ما هذه الرثة؟ فقال: «هذا الشیطان قد ايس من عبادته أنك تسمع ما اسمع، و ترى ما اری الا أنك لست بنبیّ و لکنک لوزیر و أنك لعلی خیر» (نهج البلاغه، خطبة قاصعه ۱۹۲) [من هنگامی که وحی بر او فرود آمد، ناله شیطان را شنیدم. گفتم: ای رسول خدا، این ناله چیست؟ گفت: این شیطان است. از اینکه او را اطاعت نکنند ناامید و نگران است. همانا تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی. وزیری و به راه خیر می روی].

این کلام پیامبر در حق علی که «تو همانند من حقایق را می شنوی و می بینی.» جایگاه و موقعیت او را در آگاهی از کلام خدا می شناساند و نشان می دهد که او در این باره همتا و هم شأنی ندارد. از دوران کودکی تا پایان عمر پیامبر در کنار او بودن، و برخورداری از علم عطاشده از جانب خدا، از امام علی(ع) شخصیتی یگانه پدید آورده بود. (امام علی علیه السلام و قرآن، ج ۱، ص ۸۵)

سلیم بن قیس در کتابش، گفت و گویی را میان خود و امام آورده که در آن، امام(ع) به سؤالهای او جواب داده و گفته است: «فما نزلت علی رسول الله(ص) آیه من القرآن الا أقرأنیها و املاها علیّ فکتبتها بخطی و علّمتی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصّها و عامّها و دعا الله ان یؤتینی فهمها و حفظها» (الخصال، ص ۲۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۸)؛ [هیچ آیه ای بر رسول خدا نازل نشد، مگر اینکه آن حضرت آن را برای من خواند و من با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و دعا کرد خداوند فهم آن را به من عطا کند].

این آموزه ها، نشان می دهد که علی(ع) در محضر پیامبر، درس آموخته، و آیات قرآن را به منظور آموختن، در نزد آن حضرت تلاوت می کرده است. «ما فی القرآن آیه الا و قد قرأتها علی رسول الله و علّمتی معناها»؛ (شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳)؛ [هیچ آیه ای نبود، مگر اینکه بر پیامبر خواندم و او معنای آن را بر من آموخت].

در کتاب سلیم بن قیس هلالی که سلیم آن را به خود نسبت داده، آمده که وی از امام شنیده است: «ما نزلت آیه علی رسول الله(ص) الا و املاها علیّ فاکتبتها بخطی و علّمتی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها» (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۶)؛ [آیه ای بر پیامبر خدا نازل نشد مگر اینکه آن حضرت آن را بر من املا کرد و من با خط خود آن را نوشتم. به من تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را آموخت].

منابع تاریخی و حدیثی به روشنی این واقعیت را بازگو می کنند که علی(ع) از محضر پیامبر قرآن و تفسیر و حقایق آن را می آموخته و از این رو به همه حقایق وحی آگاهی داشته است. نمونه ای از آن را طبری به این شرح آورده است: عبد الله بن مسعود نقل کرده که روزی با یکی از اصحاب درباره یک سوره از قرآن، بحثی در گرفت. بحث درباره این بود که فلان سوره ۳۵ و یا ۳۶ آیه دارد. برای حل اختلاف، پیش پیامبر خدا رفتیم. دیدم که علی در حال نجوای با پیامبر است. به پیامبر گفتیم درباره قرائت قرآن و تعداد آیات یک سوره، اختلاف داریم. صورت پیامبر از این سخن سرخ شد و فرمود: «آما هلك من کان قبلکم باختلافهم بینهم». (مسند احمد بن حنبل، ج ۲، حدیث ۶۸۱۵) آنگاه رو به علی کرد و آهسته چیزی به او فرمود. سپس علی، رو به ما کرد و گفت: «پیامبر دستور داد همان گونه که آموخته اید قرائت کنید» (جامع البیان، ج ۱، ص ۲۶).

احتجاجات حضرت علی (ع) درباره خلافت خود در نهج البلاغه

اگرچه امام علی علیه السلام بعد از غصب خلافت به خاطر حفظ اسلام و آموزه های قرآن کریم، سکوت اختیار کرد اما در زمانهای مناسب به دفاع از حقانیت خود در خلافت پرداخت و بر حقانیت خود استدلال و احتجاج نمود. در این مقاله تلاش شده است تا موارد احتجاجات علی علیه السلام بر حقانیت خود در نهج البلاغه بیان گردد. اگر چه در این بخش تلاش بر این است که موارد مشهود و مذکور در کتابها ارائه گردد اما به یقین مواردی در نهج البلاغه وجود دارد که از نگاه شارحان منفعول مانده است. دفاع امام علی (ع) از خود و معرفی توانایی ها و شایستگی ها و امتیازات خود، در حقیقت دفاع و معرفی مقام امامت است؛ زیرا اگر مردم از آن آگاه نباشند به شدت دچار خسران خواهند شد. براین اساس امام علی (ع) در مواردی که شرایط اقتضا می کرد به صراحت مقام و شأن رهبری و امامت خود را بیان می فرمودند. بعضی از این موارد در نهج البلاغه آمده است که ما فقط به ذکر بخشی از احتجاجات حضرت علی (ع) اکتفا می کنیم:

حضرت علی (ع) در کلام خود

عظمت و جایگاه حضرت علی (ع) در سخنان خود چنین آمده است:

پرورش در دامن پیامبر (ص) و شامه ی غیبی علی (ع)؛ آنگاه که ظهور اسلام را تشریح می کند، و رسول اکرم (ص) را می ستاید، می فرماید: «يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَحْلَافِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْقِتَادِ بِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲): [رسول اکرم (ص) مرا در همان اوایل زندگیم در دامنش می پروراند و هر روز بایی از علم و اخلاق به چهره ی من می شگود و هر سال که مجاور کوه حرا می شد و در جوار آن کوه به عبادات می پرداخت. «فأراه و لا يراه غيري» (همان، خطبه ۲۲)] من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. «وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْنَ وَاحِدٍ يَوْمِيذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا» (همان، خطبه ۱۹۲): [در خانه ای که اسلام در آن ظهور کرده بود غیر رسول اکرم (ص) و خدیجه (ع) جز من احدی نبود. «أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ» (همان)] من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت هم به مشامم می رسید، آن شامه ای که نسیم غیبی را استشمام می کند، و در انبیا (ع) وجود داشت در علی بن ابی طالب (ع) هم بود. اوقتی برادران یوسف از مصر حرکت کردند و پیراهن را به همراه خود می آوردند، در فاصله چندین فرسنگی، حضرت یعقوب (ع) با قاطعیت و تاکید فرمود: «... إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفْقِدُونِ» (یوسف/۹۴): [... من آن نسیم و بوی یوسف را استشمام می کنم.].

شامه ای که از غیب می بوید شامه ای ملکی و مادی نیست؛ نبوت هم مربوط به عالم طبیعت و ملک نیست تا با شامه ی ظاهری استشمام شود؛ هم برای آن حتی بویایی ملکوتی لازم است و هم خود نبوت امری غیبی است. حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود: «هم نور وحی و رسالت را می بینم و هم بوی نبوت را استشمام می کنم». سپس می فرماید: «من به رسول اکرم (ص) عرض کردم: این آهنگ و ناله ویژه شیطان از کجا به گوش می رسد؟ حضرت علی (ع) می فرماید: «لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲): [این افسوس شیطان است که فهمید دیگر پرستش نمی شود. جایی که وحی و نبوت و رسالت حکومت کند آنجا دیگر شیطان عبادت نمی شود، و این ناله ی تائر و حسرت آمیز شیطان، نشانه ی یاس اوست، او آیس شده که معبود باشد. آنگاه فرمود: ای علی هر چه را من می بینم تو نیز می بینی و هر چه را من می شنوم تو نیز می شنوی جز آنکه تو پیامبر نیستی، لیکن وزیر من هستی و تو بر پایه ی خیر استواری.].

آری در معرفی علی (ع) باید رسول اکرم (ص) سخن بفرماید. باز خود حضرت علی (ع) می فرماید: «يَتَحَدَّرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ» (همان، خطبه ۳) این جمله از جمله های معروف خطبه ی شقشقیه است. می فرماید: من آن کوه بلندم که سیل علوم از من سرازیر می گردد! (چون هر کوهی سیل خیز نیست، سیل از کوه بلند و مرتفع بر میخیزد) و هیچ هیچ پرواز کننده ای به مقام اوج گرفته ی من پر نمی کشد. فکر اندیشمند عادی به مقام والای علی بن ابی طالب ره نمی یابد و علوم که از این حکیم الهی سیل گونه می تراود تحمل و هضم و فرا گرفتنش مقدور افراد عادی نیست زیرا در برابر سیل نمی توان ایستاد بله می توان از کناره های آن به قدر توان بهره برد. (حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، ص ۳۹)

آن حضرت (ع) وقتی از مقام علمی خود یاد می کند می فرماید: «آيَهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹): [ای مردم! قبل از این که مرا از دست بدهید سوالات خود را از من بپرسید که من به راه های آسمان از راه های زمین آشناتر هستم.].

احاطه علمی علی (ع) به جهان غیب که مسلط بر جهان شهادت است. می فرماید: قرآن کریم که کلام خداست اسرار عالم را در بردارد و سخن نمی گوید، منم که قرآن را گویا می کنم و خود را به عنوان سخنگوی وحی معرفی می کنم و می فرماید: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ»

وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي، وَالْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءُ دَائِكُمْ، وَنَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ» (همان، خطبه ۱۵۸ بند ۲): [قرآن سخن نمی گوی: شما را قرآن بپرسید، او حرف نمی زند منم که سخنگوی قرآنم! منم که از ناحیه ی قرآن سخن می گویم، منم که قرآن را به سخن در می آورم، علم آینده، سخن از گذشته، دآوری دردها و نظم امور زندگی در قرآن است]. حضرت علی(ع) قرآن را تجلی علم الهی می داند ولی مردم، این تجلی را نمی بینند.

حضرت علی (ع) خود و سایر اهل بیت عصمت و طهارت را چشمه ی جوشان معرفی می کند آنجا که می فرماید: «نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبَوَةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنْبِيعُ الْحُكْمِ» (همان، خطبه ۱۰۹، بند ۳۸): [ما درخت نبوتیم، درخت نبوت در خاندان ما ریشه دارد و فیض رسالت در این خانواده فرو میآید، فرشته های خدای متعال به خاندان ما رفت و آمد دارند، قرارگاه علم ما هستیم! چشمه سار حکمتها ماییم].

به طور کلی، علمی اگر هست، کانون و کان علم، علی و اولاد علی (ع) هستند. حکمتی اگر هست، خواه نظری و عملی، در این خانواده است. همانطور که قرآن کریم در تشریح حکمت نظری و عملی گویا و رساست امیرمومنان(ع) نیز که شاگرد بارز این نکتب و خود، قرآن ناطق است. وصفی که خدا برای قرآن بیان نموده، نمونه ی آن صفت را علی (ع) برای خود تشریح می کند؛ خدا در عظمت قرآن چنین می فرماید: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾ (حشر/۲): [اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن...].

آنقدر این قرآن وزین است که اگر بر کوه نازلش کنیم کوه متلاشی می گردد. همانطور که هضم مسائل سنگین، برای هر نفری میسر نیست و چه بسا او را به صدا و سردرد مبتلا کند، تحمل معارف بلند قرآن میسر کوه نیست و کوه را هم به صدا و در نتیجه به تفرق و تلاشی مبتلا می کند. و این مثلی اسن که ممثل را روشن می سازد: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ» (همان): [و از هم پاشیده می دیدی و این مثلها را برای مردم می زنیم باشد].

همانطور که به فرموده ی خدا کوه نمی تواند حامل قرآن باشد. (حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، ص ۴۲) (امیرالمومنین (ع) نیز درباره معرفت و محبت خود چنین فرمود: «لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَّتَهَاقَتْ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱): [اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فروریزد].

احتجاجات حضرت علی (ع) در آیه مودت

حضرت علی (ع) در ضمن خطبه ای این گونه به آیه مودت استدلال کرده است: «حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و اتكلوا علی الولائج و وصلوا غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودت و نقلوا النباء عن رصّ اساسه فبنوه فی غیر موضعه» (خطبه ۱۵۰): [تا زمانی که خداوند رسول خود را قبض روح نمود، گروهی به قهقرت برگشتند (به اوامر و نواهی حضرت رسول پشت کرده و دوباره براه ضلالت و گمراهی قدم نهادند). و راهها (ی گمراهی) آن را هلاکت ساخت (در دنیا به تباهاکاری در آخرت به عذاب همیشگی گرفتار شدند). و بر آرا و اندیشه های ناروا و نادرست خود اعتماد نمودند (احکام را از پیش خود نادرست بیان کرده و مردم را به پیروی از آن وادار می نمودند) و از غیر رحم و خویش (رسول خدا) متابعت نمودند (برای شهوت رانی و دنیا پرستی امام علی (ع) را خانه نشین کرده و دیگران را لایق خلافت نبودند، روی کار آوردند). و از سبب (وسیله هدایت و رستگاری یعنی اهل بیت حضرت رسول اکرم(ص) که مأمور به دوستی آن بودند دوری کردند و ساختمان (دین و ایمان) را از بنیاد استوارش انتقال داده آن را در جایی که سزاوار نبود، ساختند. (فیض الاسلام اصفهانی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص ۶۶۰)

ابن ابی الحدید در شرح جمله «هجروا السبب الذی امروا بمودته» می نویسد: مراد از سبب، اهل بیت است و اشاره می کند که رسول خدا فرمود: «خلفت فیکم الثقاین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی حبلان ممدودان من السماء الی الارض لایفترقان حتی یردا علی الحوض»: [دو چیز گرانبها میان شما باقی گذاشتم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت که دو ریسمان کشیده شده اند از آسمان به زمین، (این دو اهل عالم را هدایت می کنند) این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر سر حوض در بهشت بر من وارد شوند] و مراد از «امروا به مودته» اشاره به آیه ﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾ می باشد. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۳۳).

کمیت در تایید این کلام امیرالمومنین سروده است: «وجدنا لکم فی آل حم آیه - تأولها منّا تقی و معرب»: (شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۶؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴۸؛ المیزان ج ۱۸ صفحه ۵۲). [در سوره حم (شورا) آیه ای به سود شما یافتیم که همگی ما - چه تقیه کنندگان و چه آشکار کنندگان - درباره شما معنا کرده ایم]. (تفسیر تطبیقی آیه مودت، ص ۶۷-۶۸)

خطبه ۳ (شقشقیه)

از خطبه های حضرت علی (ع) خطبه معروف شقشقیه نقل می کنیم که در آن به صراحت بر غصب مقام خلافت حضرت رسول (ص) توسط برخی از صحابه اعتراض کرده و خود را به عنوان بهترین شخص برای هدایت و امامت امت، معرفی می کند. در این خطبه نورانی حضرت می

فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ [ابن ابی قحافه] وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا نُوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفَقْتُ أَرْتَنِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدَ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ، قَرَأْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى ثَرَاتِي نَهْبًا.» (نهج البلاغه، خطبه ۳) آگاه باشید به خدا سوگند ابا بکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.]

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود. و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند. آگاه باش سوگند بخدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبد العزی بود، حضرت رسول اکرم آنرا تغییر داده عبد الله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه می دانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم بآن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیائی ندارد، همچنین خلافت بدست غیر من زیان دارد، مانند سنگی که در گوشه ای افتاده در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگد کوب شده) علوم و معارف از سر چشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را بنا حق پوشید و مردم او را مبارک باد گفتند). جامه خلافت را رها و پهلوی از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که در آن پیران را فرموده، جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج می کشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمند نیست، پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمی دیدم و چون تنها بوده یاری نداشتم نمی توانستم سخنی بگویم). میراث خود را تاراج رفته می دیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمد علیهم السلام باقی است). (پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلافت را بنا حق غصب کرده مردم را به ضلالت و گمراهی انداختند، برای حفظ اسلام و اینکه مبدا انقلاب داخلی بر پا شده دشمن سوء استفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبائی دانستم). (صبحی صالح، شرح نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴، ص ۳۰۷)

این خطبه به طوفانهای سخت و سنگینی اشاره می کند که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای تغییر محور خلافت انجام شد و شایسته ترین فرد را با تکیه بر دلیل و منطق برای جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشان می دهد و سپس به مشکلات عظیمی که به خاطر تخلف از این امر و از نص صریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) در امر خلافت برای مسلمین پدید آمد اشاره می فرماید. نخست شکایت خود را از نخستین مرحله خلافت بیان می دارد و می فرماید: «به خدا سوگند او پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می دانست موقعیت من در مسئله خلافت همچون محور سنگ آسیاست! (که بدون آن هرگز گردش نمی کند)» (أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا (خطبه ۳): بدون اشکال مرجع ضمیر «تَقَمَّصَهَا» خلافت است و تعبیر به «قمیص» (پیراهن) شاید اشاره به این نکته باشد که او از مسئله خلافت به عنوان پیراهنی برای پوشش و زینت خود بهره گرفت در حالی که این آسیاب عظیم، نیاز به محور نیرومندی دارد که نظام آن را در حرکت شدیدش حفظ کند و از انحراف باز دارد و در نوسانات و بحرانها، حافظ آن باشد و به نفع اسلام و مسلمین بچرخد.]

آری خلافت پیراهن نیست؛ سنگ آسیای گردنده جامعه است؛ خلافت نیاز به محور دارد، نه این که کسی او را بر تن کند و پوشش خود قرار دهد. سپس دلیل روشنی برای این معنا ذکر می کند که به هیچ وجه قابل انکار نیست، می فرماید: «سیلهای خروشان و چشمه های (علم و فضیلت) از دامنه کوهسار وجودم پیوسته جاری است و مرغ (دور پرواز اندیشه) به قلّه (وجود) من نمی رسد» (يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ). تعبیر به «يَنْحَدِرُ» فرود می ریزد و پایین می آید»، (وَلَا يَرْقَى؛ بالا نمی رود) که در دو جهت مختلف و در برابر هم قرار گرفته بیانگر نکته لطیف و ظریفی است و آن این که وجود امام، به کوه عظیمی تشبیه شده، که دارای قلّه بسیار مرتفعی است و طبیعت این گونه کوه ها و قلّه ها این است که نزولات آسمانی را در خود جای می دهد و سپس به صورت مستمر به روی زمینهای گسترده و دشت ها جاری می سازد و گل ها و گیاهان و درختان را بارور می کند و از سوی دیگر هیچ پرنده دور پروازی، نمی تواند به آن راه یابد. این تشبیه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید درباره نقش کوه ها در آرامش و آبادی زمین آمده: ﴿وَالَّذِي فِي الْأَرْضِ رَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (نحل / ۱۱): خداوند در زمین، کوه های محکم و ثابتی افکند تا اضطراب و لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نهرهایی (به وسیله آنها) ایجاد کرد و راه هایی در آن قرار داد تا هدایت شوید.]

آری اگر شبکه کوه های عظیم نبودند فشار درونی زمین از یکسو و تأثیر جاذبه ماه و خورشید و جزر و مدّ پوسته زمین از سوی دیگر و فشار وزش طوفانها از سوی سوّم، آرامش را از انسانها می گرفت و آبهایی که از آسمان نازل می شد به صورت سیلاب عظیمی به دریاها می ریخت و ذخیره آبی به صورت نهر و چشمه وجود نداشت. وجود امام آگاه و بیدار و نیرومند و معصوم برای هر امت، مایه آرامش و انواع برکات است. در ضمن، این تعبیر نشان می دهد که هیچ کس را یارای دستیابی به افکار بلند امام (علیه السلام) و اوج معرفت و کنه شخصیت آن حضرت نیست و به اسرار وجود او جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که استاد بزرگ آن حضرت بود و امامان معصوم، پی نمی برد. هر کس از یاران و اصحاب و پیروانش به اندازه پیمانه وجود خویش از این اقیانوس بزرگ بهره می گیرد بی آن که کرانه ها و ژرفای آن بر کسی روشن باشد. این نکته نیز قابل توجه است که برای گردش سنگ آسیاب از وجود نهرها استفاده می شود و این نهرها از کوه های عظیم سرچشمه می گیرد، به علاوه سنگهای آسیاب را از کوه ها جدا می کنند و ممکن است تعبیر فوق، اشاره ای به همه این معانی باشد؛ یعنی هم محورم و هم سنگ آسیابم و هم نیروی محرک آن، که چیزی جز علم و دانش سرشار نیست. همچنین همان طور که اشاره شد، باید توجه داشت که قلّه های کوه ها برکات آسمانی را به صورت برفها در خود جای می دهند و سپس به صورت تدریجی به زمین های تشنه می فرستند و این می تواند اشاره ای به قرب وجود علی (علیه السلام) نسبت به سرچشمه وحی و بهره گیری از دریای بی کران وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد. بعضی از شارحان تعبیر به «سیل» در جمله بالا را اشاره به علم و دانش بیکران علی (علیه السلام) دانسته اند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در حدیث معروف: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» (احقاق الحق، ج ۵، ص ۴۶۸ تا ۵۰۱) به آن اشاره فرموده است و نیز در تفسیر آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (بگو به من خبر دهید اگر آبهای شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد؟)، (ملک/ ۳۰) از امام (علی بن موسی الرضا) (علیه السلام) می خوانیم که: «ماء معین» را به علم امام تفسیر فرمودند. (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۸۶) ولی باید توجه داشت که میان خودستایی و معرفی کردن، فرق بسیار است. گاه مردم از شخصیت کسی بی خبرند و بر اثر ناآگاهی نمی توانند استفاده کافی از او کنند؛ در این جا معرفی کردن چه از سوی خود و چه از سوی دیگران نه تنها عیب نیست بلکه عین صواب و طریق نجات است و همانند معرفی هایی است که یک طبیب در بالای نسخه خود در مورد تخصص های طبّیش می کند که تنها، فایده راهنمایی مردم برای حلّ مشکلاتشان دارد نه جنبه خودستایی. این تعبیر به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) هنگامی که خود را در برابر این جریان دید، آماده درگیری نشد و به دلایلی که در ذیل به آن اشاره می شود بزرگوارانه از آن چشم پوشید و زاهدانه از آن کناره گیری کرد. ولی از سوی دیگر این فکر دائماً روح او را آزار می داد که در برابر این انحراف بزرگ چه باید انجام دهد و مسئولیت الهی خویش را چگونه پیاده کند؟ به همین دلیل اضافه می کند: «پیوسته در این اندیشه بودم که آیا با دست بریده (و نداشتن یار و یاور به مخالفان) حمله کنم یا بر این تاریکی کور، صبر نمایم؟» (و طَفَقْتُ أَرْتَنِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدَ جَدَاءٍ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءٍ). امام (علیه السلام) با این جمله، این حقیقت را روشن می سازد که من هرگز مسئولیت خودم را در برابر امت و وظیفه ای که خدا و پیامبرش بر دوشم گذارده بودند فراموش نکرده، ولی چه کنم که در میان دو محذور، گرفتار بودم: محذور اول این که قیام کنم و با مخالفان، درگیر شوم در حالی که از یکسو، یار و یاور کافی نداشتم و از سوی دیگر این قیام موجب شکاف در میان مسلمین می شد و فرصت به دست منافقان و دشمنانی می داد که در انتظار چنین شرایطی بودند. محذور دوم این که در آن محیط تاریک و ظلمانی صبر کنم. تعبیر به «طَخِيَّةٍ عَمِيَاءٍ» با توجه به این که «طخیه» خود به معنای ظلمت و تاریکی است اشاره به این است که گاهی ظلمتها شدید نیست و از خلال آن می توان شبحی مشاهده کرد، ولی این ظلمت آن قدر شدید بود که باید ظلمت کورش نامید. سپس توصیف بیشتری از شرایط آن زمان در سه جمله کوتاه و پرمعنا ارائه می دهد و می فرماید: «ظلمت و فتنه ای که بزرگسالان را فرسوده و کودکان خردسال را پیر و مردم با ایمان را تا واپسین دم زندگی و لقای پروردگار رنج می دهد» (يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَ يَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ) از این عبارت به خوبی روشن می شود که یک رنج و درد عمومی، همه را تحت فشار قرار داده بود. صغیران را پیر می کرد و پیران را زمین گیر، ولی مؤمنان رنج مضاعفی داشتند چرا که مشکلات روزافزون جامعه اسلامی و خطراتی که از هر سو آن را تهدید می کرد آنان را در اندوه عمیق و رنج بی پایانی فرو برده بود، همان درد و مصیبتی که با گذشت زمان و در مدّت کوتاهی در عصر «بنی امیه» خود را نشان داد و بسیاری از زحمات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین نخستین را بر باد داد. سرانجام، تصمیم گیری خود را در برابر این «دو راهی» مشکل و خطرناک به این صورت بیان می فرماید: «سرانجام (بعد از اندیشه کافی و در نظر گرفتن تمام جهات) دیدم بردباری و شکیبایی در برابر این مشکل، به عقل و خرد نزدیکتر است» (فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى) «به همین دلیل شکیبایی پیشه کردم (نه شکیبایی آمیخته با آرامش خاطر بلکه) در حالی بود که گویی چشم را خاشاک پر کرده و استخوان، راه گلویم را گرفته بود» (فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى، وَ فِي الْحَلْقِ شَجًا) این تعبیر، ترسیم گویایی از نهایت ناراحتی امام در آن سالهای پر درد و رنج می باشد که نمی توانست چشم به روی حوادث ببندد و نه بگشاید و نیز نمی توانست فریاد کشد و سوز درون خود را آشکار سازد. «چرا که با چشم خود می دیدم میراثم به غارت می رود!» (آری تَرَأَيْتَ نَهْبًا) (خطبه ۳) در پاسخ این سؤال لازم است دو نکته را یادآور شویم:

الف - واقعیتهای موجود هرگز نمی تواند حقیقتها را به فراموشی بسپارد. این یک حقیقت است که علاوه بر تأکید شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر خلافت علی (علیه السلام) شایستگی او از هر نظر برای این امر بیشتر بود؛ حال چه حوادثی واقع شد که این مسأله دگرگون

گشت مطلبی جداگانه است. بنابراین علی (علیه السلام) که همه جا طرفدار حقیقت بود و با واقعیتهای موجود که هماهنگ با حقیقت نبود ستیز داشت حق دارد که حقایق مربوط به خلافت را بعد از رسول خدا بازگو کند تا محققان بعد از قرنهای هزاران سال بتوانند منصفانه قضاوت کنند و اگر کسانی بخواهند از وضع موجود صرف نظر کرده و به حقایق بیندیشند قادر بر این امر باشند و راه مستقیم را در پرتو تحقیق خود پیدا کنند. به هر حال هرگز نمی توان کسی را از بیان حقیقت بازداشت و به فرض که بتوانیم، حق چنین کاری را نداریم زیرا ضایعه بزرگی محسوب می شود چرا که همیشه واقعیتهای موجود با حقایق تطبیق نمی کند و گاه فاصله زیادی با آن دارد، آنچه هست همیشه به معنای آنچه باید باشد نیست. اسلام به ما می گوید ما باید به دنبال چیزی باشیم که باید باشد. شک نیست که مسأله خلافت و امامت بعد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) یکی از اساسی ترین مباحث دینی ماست؛ خواه آن را جزء اصول دین بشماریم آن گونه که پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) می گویند، یا جزء فروع دین، هر چه هست مسأله ای است که از نظر دینی سرنوشت ساز می باشد و به هیچ وجه جنبه شخصی ندارد و بر خلاف آنچه برخی ناآگاهان می اندیشند تنها یک بحث تاریخی مربوط به گذشته نیست؛ بلکه آثار زیادی برای امروز و فردا و فرداها دارد و می تواند در بسیاری از مسائل مربوط به اصول و فروع اسلام اثر بگذارد و درست به همین دلیل علی (علیه السلام) در دوران خلافت ظاهریش به طور مکرر متذکر این مسأله شده است. ب - آنچه مضر به وحدت و اتحاد صفوف مسلمانان است بحثهای جنجالی و تعصب آلود و پرخاشگرانه است؛ ولی بحثهای علمی و منطقی که طرفین، حدود و موازین علمی و منطقی را در آن رعایت کنند نه تنها مزاحم وحدت صفوف مسلمانان نیست بلکه در بسیاری از مواقع به آن کمک می کند. حتی درباره اختلاف میان ادیان آسمانی نیز این گونه بحثها مفید و مؤثر و سبب کم شدن فاصله هاست و آنها که با این گونه بحثها مخالفند در واقع ناآگاهانه به تشدید اختلافات و زیاد شدن فاصله ها کمک می کنند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷ تا ۲۰)

نامه ی حضرت علی (ع) به معاویه

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارُوا لَإِغَائِبِ أَنْ يَرُدُّوهُ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَئِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَلَّهِ مَا تَوَكَّلْتُ، يَا مُعَاوِيَةُ، لَيْتَنِي نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَوَّلَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّبَنِي مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ» (نهج البلاغه، نامه ۲۹): [بیعتی که مردم در مدینه با من کردند، برای تو که در شام بودی الزام آور است، زیرا) همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد. شوری تنها از آن مهاجران و انصار است، هر گاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از او راضی و خوشنود است؛ بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می گردانند، و اگر امتناع ورزد، با او پیکار می کنند، چرا که از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می سازد. ای معاویه! به جانم سوگند اگر با نگاه عقل بنگری نه با چشم هوا و هوس، مرا از همه مبرآتر از خون عثمان می یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می خواهی بزن و السلام.]

همان گونه که در بیان سند نامه گفته شد آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا آورده، بخشی از یک نامه مفصل تر است که امام علیه السلام بعد از واقعه جمل به همراه جریر بن عبداللّه بجلّی که از مشاهیر صحابه بود برای معاویه فرستاد. در آغاز این نامه که مرحوم سید رضی نقل نکرده ولی در کتاب تمام نهج البلاغه تحت شماره نامه ۲۹ آمده است، چنین می خوانیم که امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «بیعتی که مردم در مدینه با من کردند برای تو که در شام بودی الزام آور است»؛ سپس می افزاید: «همان کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد»؛ «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارُوا لَإِغَائِبِ أَنْ يَرُدُّوهُ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَئِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَلَّهِ مَا تَوَكَّلْتُ، يَا مُعَاوِيَةُ، لَيْتَنِي نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَوَّلَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّبَنِي مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ» (نهج البلاغه، نامه ۲۹) قابل توجه اینکه امام علیه السلام در اینجا، نه به مسأله غدیر اشاره می کند، نه به وصیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات بسیاری که سند روشنی بر امامت اوست؛ زیرا معاویه می توانست با این کار از کنار آن بگذرد. ولی مسأله خلافت خلفای پیشین چیزی نبود که بتواند آن را انکار کند. در واقع استدلال امام علیه السلام یک استدلال به اصطلاح جدلی است که مسلمات طرف مقابل را می گیرد و با آن بر ضد وی استدلال می کند و در اینجا معاویه که خود را از طرفداران حکومت خلفای پیشین (ابوبکر، عمر، عثمان) می دانست، نمی توانست چگونگی گزینش آنها را برای خلافت انکار کند و این در حالی بود که این گزینش به صورت بسیار کامل تری در مورد حکومت علی علیه السلام واقع شده بود. عموم مهاجران و انصار در مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند و حتی طلحه و زبیر که بعدا به مخالفت برخاستند نیز جزء بیعت کنندگان بودند. سنت آن زمان بر این بود که اگر مهاجران و انصار مدینه کسی را انتخاب می کردند غایبان و دور افتادگان آن را به رسمیت می شناختند؛ و بنابراین معاویه نمی توانست با این استدلال امام علیه السلام به مخالفت برخیزد. از این رو

امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «شوری تنها از آن مهاجران و انصار است هر گاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از آن راضی و خوشنود است»؛ (وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا). آن گاه چنین نتیجه گیری می‌فرماید: «بنابر این اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می‌گردانند و اگر امتناع ورزید، با او پیکار می‌کنند؛ زیرا از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد»؛ (فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعُنْ أَوْ بَدْعُهُ رَدُّهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَهُ الْإِلَهُ مَا تَوَلَّى). هرگز نباید از این استدلال که در بالا گفتیم جنبه جدلی و استفاده از مسلمات طرف مقابل دارد، چنین استنباط کرد که امام علیه السلام مسئله امامت منصوص را رها فرموده و امامت را یک مسئله انتخابی می‌داند نه انتصاب از سوی خدا، آن گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه از اهل سنت تصور کرده‌اند؛ بلکه در برابر امثال معاویه راهی جز این گونه استدلال وجود نداشت و نظیر این گونه استدلالها در قرآن مجید نیز در برابر مشرکان دیده می‌شود. در بخش دیگر این نامه، امام علیه السلام به سراغ مسئله قتل عثمان می‌رود که معاویه - مانند طلحه و زبیر - آن را بهانه برای سرکشی در برابر امام علیه السلام قرار داده بود؛ می‌فرماید: «ای معاویه به جانم سوگند اگر با نگاه عقلت بنگری نه با چشم هوا و هوس مرا از همه مبرّاتر از خون عثمان می‌یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می‌خواهی بزن و السلام»؛ (وَ لَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى، فَتَجَنَّ مَا بَدَأَ لَكَ، وَ السَّلَامُ). از قضایای عجیب تاریخ صدر اسلام این است که گروهی در زمان عثمان به مخالفت شدید با او برخاستند و حتی در قتل او مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشتند؛ ولی بعد از قتل عثمان ناگهان تغییر مسیر داده و به خون‌خواهی او برخاستند و بر کشته شدن مظلومانه او اشک تمساح ریختند. اینگونه تغییر مسیرها در دنیای سیاست‌های مادی، عجیب نیست؛ ولی اینها که دم از اسلام می‌زدند چگونه این اعمال خود را توجیه می‌کردند. ماجرای قتل عثمان از علل شورش بر ضد او گرفته تا حوادثی که در این مورد رخ داد و عثمان را مجبور به توبه و کناره‌گیری کردند و اینکه عثمان توبه را پذیرفت اما کناره‌گیری را نپذیرفت و دفاع‌هایی که امیر مؤمنان علی علیه السلام برای حفظ جان او کرد که مبادا دامنه فتنه تمام کشور اسلام را فرا بگیرد و همچنین چگونگی قتل عثمان و حوادث بعد از آن، از مسائل مهمی است که در تاریخ اسلام بحث شده و دقت در آن می‌تواند مسائل زیادی را روشن سازد. (پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۹، ص ۷۹)

استدلال به شورا و بیعت

می‌دانیم در مسئله امامت و خلافت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو نظر در میان مسلمانان هست؛ مطابق عقیده شیعه، امامت و خلافت با نص است؛ یعنی به وسیله خداوند از طریق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام و خلیفه بعد از او تعیین شده است. آیاتی از قرآن نیز این نظر را تأیید می‌کند و احادیثی همچون حدیث غدیر، منزلت و حدیث ثقلین نیز گواه بر آن است. اضافه بر این شیعیان دلیل عقلی نیز بر این مسئله اقامه می‌کنند که اینجا جای شرح آنها نیست. ولی اهل تسنن طرفدار شوری هستند و معتقدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین خلیفه بعد از خود را به امت واگذار کرده و آنها بر طبق شورای مهاجرین و انصار و بیعت مردم تعیین شده‌اند. ابو بکر در سقیفه بنی ساعده، با حضور جمع قلیلی از مهاجرین و انصار انتخاب شد و عمر با نص ابوبکر، عثمان با چهار رأی از آرای شورای شش نفری عمر انتخاب شد و امیر مؤمنان نیز با بیعت گسترده مهاجرین و انصار و توده‌های مردم، طرفداران شوری هنگامی که به خطبه شششقیه می‌رسند که خلافت خلفای سه‌گانه نخستین را زیر سؤال می‌برد، گاه به سند آن اشکال می‌کنند و گاه به دلالت آن؛ اما هنگامی که به نامه ششم (نامه مورد بحث) می‌رسند با آغوش باز از آن استقبال کرده و آنرا دلیل بر حقایق مذهب خود می‌شمرند درحالی که هم این نامه از علی علیه السلام است و هم آن خطبه. نکته مهم اینجا است که همیشه باید مخاطبین را در نظر گرفت؛ زیرا اعتقادات مخاطب در نحوه بیان مسائل تأثیر دارد. در خطبه شششقیه مخاطب، عموم مردمند ولی در این نامه مخاطب، معاویه است. چگونه ممکن است امام علیه السلام در این نامه برای حقایق خود در برابر معاویه به نص استدلال کند؛ چیزی که او از اساس با آن مخالف بود. باید از دلیلی استفاده کند که او نتواند در برابر آن سخن بگوید و راه انکار بپوید و آن مسئله شورا است. شورایی که خلفای پیشین بر اساس آن انتخاب شدند؛ همان کسانی که معاویه از طرف آنها به خلافت شام نصب شد. این همان چیزی است که در علم منطق از آن به فن جدل تعبیر می‌شود و آن اینکه مسلمات خصم را بگیرند و با آن بر ضد او استدلال کنند هرچند مسلمات خصم از سوی گوینده پذیرفته نشده باشد. مثل اینکه ما با تورات و انجیل کنونی در برابر یهود و نصاری استدلال می‌کنیم و می‌گوییم مطابق فلان فصل و فلان آیه شما چنین می‌گویید و بنابر این طبق عقیده خودتان محکوم هستید. فی المثل می‌گوییم: شما مسیحیان عقیده دارید عیسی را به دار آویختند و کشتند و دفن کردند و بعد از چند روز زنده شد و به آسمان رفت. بر طبق این عقیده باید مسئله رجعت انسان به زندگی در این دنیا را پذیرا شوید، هرچند ما معتقد به کشته شدن حضرت مسیح نیستیم. (همان، ج ۹، ص ۸۴) در قرآن مجید نیز گونه‌هایی برای این مطلب می‌توان پیدا کرد؛ از جمله در داستان ابراهیم علیه السلام هنگامی که در برابر ستاره پرستان، ماه پرستان و آفتاب پرستان قرار گرفت با جمله «هَذَا

رَبِّي «يا هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ» (انعام/۷۷-۷۸). مسلمات آنها را پذیرفت اما هنگامی که همگی افول کردند و افول و غروب آنها دلیل بر حادث بودن آنها بود، آنها را محکوم ساخت. شگفت آور اینکه ابن ابی الحدید با اینکه در بسیاری از مسائل راه اعتدال را می‌پوید، هنگامی که به این نامه می‌رسد می‌گوید: «بدان که این فصل از کلام امیر المؤمنین با صراحت دلالت بر این دارد که انتخاب شورا راه اثبات خلافت است، همان گونه که متکلمان ما (اهل سنت)... اما امامیه این نامه را حمل بر تقیه می‌کنند و می‌گویند: امام علیه السلام نمی‌توانست در برابر معاویه واقعیت را بیان کند و تصریح کند که من از سوی رسول اللّه مبعوث به خلافت شدم». (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۳۶ و ۳۷). خطای ابن ابی الحدید از اینجاست که اولاً به مخاطب این نامه یعنی معاویه اصلاً نگاه نکرده و ثانیاً مسأله جدل را با مسأله تقیه اشتباه نموده است. شیعه نمی‌گوید امیر مؤمنان در مقابل معاویه تقیه کرد بلکه می‌گوید: به چیزی استدلال کرد که او نتواند با آن مخالفت کند یعنی مسلمات نزد او را گرفت و بر ضدش با آن استدلال فرمود. در نهج البلاغه کلمات دیگری نیز شبیه نامه بالا دیده می‌شود که پاسخ همه همان است که گفتیم و نیاز به تکرار ندارد. «أَمِينَ وَحِيَهُ، وَخَاتَمَ رَسَلَهُ، وَبَشِيرَ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرَ نَقْمَتِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ». فان شغب شاغب استعجب، فان أبي قاتل. و لعمرى، لئن كانت الإمامة لا تنعقد حتى يحضرها عامة الناس، فما إلى ذلك سبيل، و لكن أهلها يحكمون على من غاب عنها، ثم ليس للشاهد أن يرجع، و لا للغائب أن يختار. ألا و إني أقاتل رجلين: رجلاً ادعى ما ليس له، و آخر منع الذي عليه خطبه (۱۷۳) : (او) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (امین و وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از کیفرش. ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین‌شان به فرمان خداست. (هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هر گاه آشوبگری به آشوب و فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می‌شود که به سوی حق باز گردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می‌شود (تا حق را بپذیرد). به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ بلکه آن‌ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می‌کنند و حکم آن‌ها نسبت به سایر مردم نافذ است؛ سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر. آگاه باشید! من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد.].

گرد آمدن مردم بر حضرت علی (ع) برای بیعت

همین که شورشیان کار عثمان را پایان دادند به فکر اداره حکومت افتادند. بدیهی است مسلمانان را به حاکمی نیاز بود و باید خلیفه‌ای معین گردد. مردم مدینه گرچه در شورش نقش داشتند و شورشیان را یاری کرده بودند، اما قدرت آن را نداشتند که خود زمام امور را به دست گیرند، زیرا در میان‌شان شخصیتی نبود که مقبولیت عام داشته باشد و توانایی پذیرش این کار بزرگ را در آن اوضاع و احوال سخت و بحرانی داشته باشد. (امام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۲، ص ۳۲۸) چه کسی جز علی سزاوار خلافت است؟ اما تنی چند از مسلمانان که پیشینه‌ای در اسلام داشتند (طلحه و زبیر و...) چشم به خلافت دوخته بودند. نیز معاویه که در مدت بیست سال قدرتی یافته بود و مردم شام با وی یکدل بودند، سودائی در سر داشت. طبقه ای که با شورای خلیفه دوم شکل گرفته بود و شخصیت‌های آن مدعی خلافت بودند، به دلایل گوناگون نمی‌توانستند زمام امور را به دست گیرند. طلیحه و زبیر به دلیل شرکت در قتل عثمان نمی‌توانستند خود را مطرح کنند، عبدالرحمن بن عوف پیش از این در گذشته بود، و سعد بن ابی وقاص مورد عنایت مردم نبود و خود را کنار کشیده بود. (دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (ع)، ص ۴۱) باری مردم از هر سو بر علی گرد آمدند که باید خلافت را بپذیری. اما افسوس که زمان مساعد نبود. در این بیست و پنج سال که از رحلت پیغمبر می‌گذشت هیچ سالی نامناسب‌تر از این سال برای خلافت علی نمی‌نمود. برخی سنت‌ها دگرگون شده و برخی حکم‌ها معطل مانده و درآمد دولت در کیسه کسانی ریخته شده که در این مدت چندان رنجی برای اسلام و مسلمانان بر خود ننهادند. روزی که عمر دفتر حقوق بگیران را تأسیس کرد و مقرری را بر اساس سبقت در اسلام نهاد، شاید نمی‌دانست عاقبت آن به کجا می‌رسد. اما دیری نگذشت که سربازان دیدند، آنان در جبهه‌ها می‌جنگند و غنیمت‌های جنگی را به مدینه می‌فرستند و صدقات به صندوق دولت می‌رسد، و مردمی در خانه نشسته‌اند و تنها بخاطر اینکه سالی چند زودتر از آنان مسلمان شده‌اند، بیشتر از کسانی که در فراهم آوردن این مالها رنج برده‌اند بهره می‌گیرند. (علی از زبان علی، ج ۱، ص ۶۷) از این دشوارتر کار بعضی سران قریش بود. این تیره خودخواه و جاه‌طلب که در سقیفه با روایتی که ابوبکر بر مردم خواند، زمامداری مسلمانان را از آن خود ساخته بود، بر دیگر تیره‌ها و بر همه مسلمانان که عرب نبودند بزرگی می‌فروخت. خاندان اموی که تیره‌ای از قریش‌اند از دیر زمان با خاندان هاشم میانه خوبی نداشتند. بخصوص با علی (ع) که در جنگ بدر تنی چند از بزرگان آنان را از پا درآورده بود. عمر در دوران خلافت خود تا آنجا که می‌توانست اینان را محدود ساخت و رخصت بیرون رفتن از مدینه را به ایشان نمی‌داد. چون به بهانه شرکت در جهاد نزد او می‌آمدند می‌گفت: «جنگی که در روزگار رسول خدا کردی برای تو کافی است. بهتر است نه تو دنیای برون را ببینی و نه دنیای برون تو را». در حکومت عثمان قریش بدانچه می‌خواست رسید و تا آنجا که می‌توانست بر مال و منال دست‌اندازی کرد. حال علی (ع) در داخل مدینه با چنین مردمی روبروست. مردمی که اگر هم از روی راستی به مسلمانی گرائیدند، دلبستگی به خاندان خود را رها نکردند. مردمی که پیش از اسلام چون مال و مکتبی داشتند به

بنی هاشم که تهی دست بودند به دیده حقارت می‌نگریستند. علی(ع) از این مشکلات و دهها مشکل سخت‌تر از آن، آگاه بود و می‌گفت: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست و گونه‌گون رنگهاست، دلها برابر آن بر جای نمی‌ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار می‌کنم که خود میدانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دارم. و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارند، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.» (نهج البلاغه، خطبه ۹۲، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۷۶). بعضی مورخان نوشته‌اند همان روز که عثمان کشته شد با علی(ع) بیعت کردند ولی بعضی نوشته‌اند گفتگو دو سه روز به درازا کشید و بعضی‌ها هشت روز نوشته‌اند و باید چنین باشد. حاضران گفتند تو را رها نمی‌کنیم تا با تو بیعت کنیم. گفت: «اگر چنین است بیعت باید در مسجد انجام گیرد.» نوشته‌اند نخست کس که با او بیعت کرد طلحه بود که با دست شل بیعت کرد. مردی از حاضران که حبیب پسر ذؤیب نام داشت بیعت طلحه را به فال بد گرفت و گفت نخست کس که با او بیعت کرد شل بود. این کار به پایان نخواهد رسید. (علی از زبان علی، ج ۱، ص ۶۸) بیعت مردم با علی بیعت انبوه مردم بود و او چنین فرماید: «چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آبشخور روی آرند و چراننده پای‌بند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشارند. چندانکه پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می‌پروراند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعضی دیگر را دارند.» (نهج البلاغه، خطبه ۵۴) و در جای دیگر فرماید: «ناگهان دیدم مردم از هر سوی روی به من نهادند و چون یال کفتار پس و پیش هم ایستادند چندانکه انگشتان شست پایم فشرده گشت و دو پهلویم آزرده. به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سر نهاده به هم» (همان، خطبه ۳ ششقیه). و در جای دیگر چنین گوید: «دستم را گشودند بازش داشتیم، و آن را کشیدند نگاهش داشتم. سپس بر من هجوم آوردند، همچون شتران تشنه که روز آب خوردن به آبگیرهای خود درآیند، چندانکه بند پای افزار برید و ردا افتاد و ناتوان پایمال گردید. و خشنودی مردم در بیعت من بدانجا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان و لرزان بدانجا دوان. (همان، خطبه ۲۲۹). یعقوبی نوشته است در روز بیعت همگان جز سه تن از قریش بیعت کردند. مروان پسر حکم، سعید پسر عاص، ولید پسر عقبه، ولید که سخنگوی آنان بود گفت: «تو خون ما را به گردن داری، روز بدر پدر من و پدر سعید را کشتی و چون عثمان مروان را در دستگاه خود درآورد، بر او خرده گرفتن و مروان را دشنام دادی. اکنون به شرطی با تو بیعت می‌کنم که بر ما ببخشی و آنچه داریم به ما واگذاری و کشندگان عثمان را کیفر دهی.» -علی(ع) در خشم شد و گفت: «اما خون شما را (حکم) خدا ریخت. اما بخشیدن شما، من نمی‌توانم حق الله را واگذارم. اما آنچه در دست شماست، آنچه از آن خدا و مسلمانان است عدالت شامل آن است. اما کشندگان عثمان اگر امروز کشتن آنان بر من لازم باشد، فردا جنگ با آنان بر من لازم خواهد شد.» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴). طبری به سند خود از علی بن الحسین آرد که چون مردم با علی بیعت کردند این خطبه را خواند:

«همانا خدای تعالی کتابی راهنما را نازل فرمود، و در آن نیک و بد را آشکار نمود. پس راه خیر را بگیرد تا هدایت شوید و از راه شر برگردید و به راه راست روید. واجب‌ها و واجب‌ها! آن را برای خدا بجا آرید که شما را به بهشت می‌رساند. خدا حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست و حلالی را حلال کرده که از عیب تهی است و حرمت مسلمانان را از دیگر حرمت‌ها برتر نهاد، و حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانه پرستی پیوند داد. (علی از زبان علی، ج ۱، ص ۷۰) «پس مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آزاری نینند، جز اینکه برای حق بود، و گزند مسلمان روا نیست جز در آنچه واجب شود. بر چیزی پیشی گیرید که همگانتان را فراگیر است [مرگ] که یک یک شما از آن ناگزیر است. همانا مردم پیش روی شمایند، و مرگ از پس شما را می‌خواند. سبکبار باشید تا برسید. که پیش رفتگان برپایند و پس ماندگان را می‌پایند. خدا را واپایید در حق شهرهای او و بندگان او که شما مسئولید حتی از سرزمینها و چهارپایان. اگر خیری دیدید آن را دریابید و اگر شری دیدید روی از آن بتابید.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷). طبری نوشته است مغیره پسر شعبه بر علی درآمد و گفت: «تو را بر من حق طاعت و نصیحت است. معاویه و عبد الله بن عامر و دیگر عاملان عثمان را بر سر کار بگذار چندانکه از مردم برای تو بیعت گیرند، آنگاه خواهی آنان را بگذار و خواهی بردار.» گفت: «تا در این کار بیندیشم.» فردای آن روز نزد او شد و گفت: «دیروز با تو رای زدم اما رای درست آن است که آنان را بر فور از کار برکنار کنی تا آشکار شود چه کسی فرمانرواست و چه کسی نافرمان.» و چون از نزد علی برون شد در بیرون سرای پسر عباس او را دید و چون نزد علی رفت پرسید: «مغیره برای چه کار آمده بود؟» -«دیروز چنان گفت و امروز چنین.» -«دیروز خیر خواهی تو کرد و امروز خیانت!» اما آنچه مغیره و پسر عباس می‌دیدند حکومت بود و آنچه علی(ع) می‌خواست اجرای عدالت، و برقراری سنت. علی حکومت را برای رضای خدا می‌خواست و آنان به دیده ریاست بدان می‌نگریستند و میان این دو فاصله‌ای دراز است، چندانکه کمتر کس تواند آن سوی کار را ببیند. و گویا برای همین است که به پسر عباس گفت: «تو راست که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم از من اطاعت کنی.» (تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۷۹) یکی از سخنان او که نشان دهنده سختگیری وی در کار بیت المال و نمایندگی درجه تقوی و عدالت اوست و شاید در همان روزهای نخست گفته باشد، اعتراض وی به بخشش‌های عثمان از بیت المال است: «به خدا اگر ببینم به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است و آنکه عدالت را بر نتابد ستم را سخت‌تر یابد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵). پس از این سخنان بود که دنیا دوستان دانستند بدانچه در پی آنند دست نخواهند یافت و علی را از راه حق نتوان برتافت. و نیز آشکار است که عکس العمل این گفتار در خویشاوندان عثمان و خاندان اموی چه بوده است و بر دیگر کسانی که تا آنروز به ناروا از بیت المال بهره

می گرفتند چه اثری گذاشت و چگونه آنان را برای رویارویی با وی آماده ساخت. طبری نوشته است: «چون مردم با علی بیعت کردند گروهی از امویان از مدینه گریختند و از آن روز مکه پایگاهی برای مخالفان علی گردید» (تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۲). به هر حال مردم در حالی با علی (ع) به خلافت بیعت کردند که مشکل های سیاسی و اداری فراوانی در حوزه اسلامی پدید آمده بود. او در دشوارترین شرایط زمانی به خلافت رسید. زمانی بسیار نامساعد زیرا مردم عصر وی تنها آنان نبودند که با او بیعت کردند، هر چند میان بیعت کنندگان هم کسانی یافت می شد که خدا می دانست در دلشان چه می گذرد. اما بیشتر مردم در مکه، کوفه و بصره و دیگر ایالت ها با سنتی پرورده شده بودند که یک ربع قرن با سنت زمان رسول مغایرت داشت. علی می خواست آنان را به سنتی که خود او بدان رفته بود و می رفت و یاران خاص رسول بدان سنت بودند برگرداند. (علی از زبان علی، ج ۱، ص ۷۱)

تبری از خون عثمان، محوری عمده در احتجاج های امام (ع)

محور دیگر در آن نامه نگارها، پاسخ به تهمتها بوده سات. به ویه اتهام نقش آفرینی امام (ع) در ریخته شدن خون عثمان. به نمونه ای از نامه های آن حضرت در این زمینه بیندیشیم: «شگفتا! که چه سخت به هوس های بدعت آلود و حیرت های پی آمد آن دل بسته ای! حقایق را به تمامی زیر پا نهاده ای و از دست آویزهای اطمینان بخشی که خدا را به آن عنایت است و برهان اوست بر بندگانش دست باز داشته ای. اما در مورد پرگویی هایت پیرامون عثمان و کشندگانش، ناگزیرم بگویم: واقعیت جز این نیست که تو هنگامی که سیاست ات را سودی داشت به یاری عثمان شتافتی، در حالی که آن روز که یاری تو به سود عثمان بود، او را تنها گذاشتی.» (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

معاویه تنها پیراهنم خونین عثمان را به عنوان پرچم فتنه در فریب افکار عمومی برنمی ارفاشت. او به ویژه پس از داستان آشوب خونین بصره، بر طلحه و زبیر نیز اشک تمساح می ریخت، از حرمت امالمومنین عایشه بهره کشی سیاسی می کرد و یا چنان زمینه سازی می کوشید تا این ذهنیت را شکل دهد که علی (ع) با همه ی شخصیت های سیاسی جهان اسلام مساله داشته است. امام (ع) به رغم عنایت و اهتمام به افکار عمومی، در شماری از نامه های خود کوشیده اند تا بر فرهنگ عمومی جامعه در این زمینه اثر گذر باشند. چنین است که در شماری از نامه ها، بیگانگی معاویه را با بسیاری از آن مسایل نیز یادآور شده اند: گویی در آن بخش از پاسخ های آن حضرت؛ تلاشی را می بینیم با هدف تصحیح سمت و سوی افکار عمومی، به تعبیری دیگر، اگر برای داوری افکار عمومی ارزش و اهمیتی را باور داریم، ناگزیر باید از هرزگی ها نیز پیش گیری کنیم. (نخستین نیم قرن از تاریخ اسلام در آیین نهج البلاغه، ص ۲۰۳)

نامه صد و هشتم (استدلال به وصایت)

آری، امیر مؤمنان علیه السلام، خود مسئله وصایت را بر منبر مورد بحث قرار داده است، که ما در نامه صد و چهار عین سخن آن حضرت را برایتان آوردیم. از طرفی، هرکس حدیث یوم الدار را نقل کرده است آن را به علی اسناد داده و از او نقل کرده است. ما، سابقا در نامه بیست آن را آوردیم که با صراحت، وصایت و خلافت آن حضرت را بیان می داشت. به علاوه سید جوانان اهل بهشت، امام حسن مجتبی علیه السلام، پس از شهادت امیر مؤمنان در آن سخنرانی پرارزش خود، به این حقیقت اشاره کرده است و فرمود: «من فرزند پیامبرم، فرزند وصی او هستم. همچنین امام صادق علیه السلام فرموده است: علی، پیش از بعثت، همراه رسول خدا بود، نور رسالت را می دید و صدای فرشته را می شنید. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۴، آخر خطبه قاصعه). امام اضافه می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرموده است: اگر نه این بود که من خاتم پیامبرانم، تو در نبوت شریک من بودی. و حال اگر پیامبر نیستی، وصی پیامبر و وارث او هستی، این سخن از همه اهل بیت، به طور متواتر رسیده است. این مطلب از ضروریات است، هم نزد ائمه اهل بیت علیه السلام و هم نزد دوستانشان، از عصر صحابه تا امروز. (المراجعات، رهبری امام علی (ع) در قرآن و سنت، ج ۱، ص ۴۸۴)

بریده نقل می کند: از پیامبر شنیدم، می فرمود: «هر پیامبری وصی و وارثی دارد، وصی و وارث من علی بن ابی طالب است. (حدیث بریده، حدیث ابو ایوب و حدیث سلمان را در نامه ۶۷)

این بود قسمتی از آنچه گذشتگان، در خطبه ها و احادیث خود، درباره وصایت گفته اند. کسی که در شرح حال گذشتگان تتبع کند، درمی یابد که عنوان «وصی» را فقط به امیر مؤمنان علیه السلام می گفته اند، درست همچون اسمی که برای شخص معینی قرار داده شده است. حتی مؤلف کتاب تاج العروس (کتاب لغت معروف زبان عربی) نیز، در ماده «وصی»، می نویسد: «وصی، چون غنی، لقب علی رضی الله عنه می باشد.» (المراجعات، رهبری امام علی (ع) در قرآن و سنت، ج ۱، ص ۴۸۵)

حضرت علی (ع) در کنار پیغمبر (ص)

چنانکه نوشته شد خاندان هاشم از مکتب چندانی برخوردار نبودند. ابوطالب که در کودکی سرپرستی محمد (ص) را بر عهده گرفت، فرزندان و عیال بسیار داشت. قریش را سالی سخت پدید آمد. محمد (ص) عموی خود عباس را گفت: «برادرت ابوطالب نانخور فراوان دارد و چنین که می بینی مردم در سختی به سر می برند، بیا نزد او برویم و از آنان بکاهیم. من از پسران او یکی را برمی دارم تو هم یکی را، و سرپرست آنها

می‌شویم.» عباس پذیرفت. نزد ابوطالب رفتند و داستان را با او در میان نهادند. ابوطالب گفت: «عقیل را برایم بگذارید و هر چه خواهید بکنید.» محمد (ص) علی را و عباس جعفر را گرفت. (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۶۴-۱۱۶۳) از این رو علی در خانه محمد (ص) و در دامان او پرورده شد و خود در این باره چنین گوید: «در پی او بودم چنانکه شتر بچه در پی مادر، هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای بر پا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه)) هر چه بیشتر می‌بالید رسول خدا بیشتر به او و تربیت او می‌افزود و او در این باره چنین فرمود: «آنگاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد و مرا در بستر خود می‌خوابانید. چنان که تنم را به تن خویش می‌سود و بوی خوش خود را به من می‌بویانید.» (همان خطبه). هنگامی که رسول خدا در کوه حرا به رتبت پیمبری مشرف گردید و به خانه بازگشت در خانه او خدیجه، علی و زید پسر حارثه به سر می‌بردند. چنانکه در تاریخ تحلیلی نوشته‌ام او حالت و رسالت خود را بیش از آنکه به دیگران بگوید به این سه تن گفت و هر سه بدو گرویدند. (علی از زبان علی، ج ۱، ص ۱۱) بی‌هیچ چون و چرا، باور داشتنی است که علی (ع) نخستین مرد در پذیرفتن دین اسلام باشد. او در این باره چنین می‌گوید: «هر سال در حرا خلوت می‌گزیدم و او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا و خدیجه در آن بود در هیچ خانه‌ای مسلمانی راه نیافته بود. من سومین آنان بودم روشنایی وحی و پیمبری را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنودم.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) و در جای دیگر می‌گوید: «هیچ کس پیش از من به پذیرفتن دعوت حق نشنافت، و چون من صلوة رحم و افزودن در بخشش و کرم نیافت.» (همان، خطبه ۱۳۹) ابن هشام از ابن اسحاق آورده است: «نخستین مرد که به رسول خدا گروید و او را بدانچه از جانب خدا آورده بود گواهی داد، علی بن ابی طالب بود. در آن هنگام ده سال از عمر وی می‌گذشت و از جمله نعمت‌های خدا بر علی آن بود که پیش از اسلام در کنار رسول خدا به سر می‌برد.» (سیره نبویه، ج ۱، ص ۲۶۴). در آغاز اسلام، خواندن مردم به مسلمانی پنهانی بود. این مدت را سه سال نوشته‌اند و چون آیه «وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ» (خویشاوندان نزدیک خود را بترسان. [شعرا، ۲۱۴]). انزال شد پیغمبر به علی گفت: «خدا مرا فرموده است خویشاوندان نزدیکم را به پرستش او بخوانم. گوسفندی بکش و صاعی نان و قدحی شیر فراهم کن.» علی چنان کرد. در آن روز چهل تن یا نزدیک به چهل تن از فرزندان عبد المطلب فراهم آمدند، و همگی از آن خوردنی سیر شدند. اما همینکه رسول خدا (ص) خواست سخنان خود را آغاز کند، ابو لهب گفت: «او شما را جادو کرد.» و مجلس بهم خورد. روزی دیگر پیغمبر (ص) آنان را خواند و گفت: «ای فرزندان عبد المطلب گمان ندارم کسی از عرب برای مردم خود بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام آورده باشد. دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. (سیره ابن اسحاق ص ۱۲۷). آنگاه رسالت خود را به خویشاوندان رساند و گفت کدام یک از شما مرا در این کار یاری می‌کند تا برادر و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟ همه خاموش ماندند. علی گفت: «ای فرستاده خدا آن منم.» پیغمبر فرمود: «این وصی من و خلیفه من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او فرمان برید.» (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۲-۱۱۷۱). از این روز علی به جانشینی و وصایت رسول خدا (ص) گماشته شد و چنانکه خواهیم نوشت در روز هجدهم ذو الحجه سال دهم هجرت که به واقعه غدیر معروف است خلافت او بر همه مسلمانان اعلام گردید. علی پیوسته در کنار پیغمبر بود و نگهبانی او می‌نمود ابن ابی الحدید از امالی محمد بن حبيب آورده است: «ابوطالب بر جان پیغمبر می‌ترسید. بسا شب هنگام نزد بستر او می‌رفت و او را برمی‌خیزاند و علی را بجای وی می‌خواباند.» شبی علی گفت: «من کشته خواهم شد.» ابوطالب در چند بیت بدو چنین گفت: «پسرم! شکبایا باش که شکیبایی خردمندانه‌تر است و هر زنده‌ای می‌میرد. بلایی است دشوار اما خدا خواسته است دوستی فدای دوستی شود. دوستی والا گهر، کریم و نجیب. اگر مرگی رسید تنها برای تو نیست، هر زنده‌ای می‌میرد.» علی چنین پاسخ می‌دهد: «مرا در یاری احمد شکیبایی می‌فرمایی؟ بخدا آنچه گفتیم از بیم نبود. من دوست می‌دارم یاری مرا ببینی و بدانی. من پیوسته فرمان‌بردار تو هستم، من احمد را که در کودکی و جوانی ستوده است برای رضای خدا یاری می‌کنم.» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۴) هنگامی که قریش بنی‌هاشم را در شعب ابوطالب در بندان کردند، ابوطالب در جمله آنان بود. او علی را به نگهبانی محمد سفارش می‌نمود. دور نیست داستانی را که ابن ابی الحدید آورده در این روزها رخ داده باشد.

موانع امام از احتجاج در روز سقیفه

مردم همه می‌دانند که امام و سایر دوستانش اعم از بنی‌هاشم و دیگران به هنگام بیعت (در سقیفه) حاضر نبودند و در آن روز داخل سقیفه هم نشدند. بلکه از آن و از هر چه در آن می‌گذشت بر کنار بودند. همه آنها به جانب آن امر بزرگی که در اثر وفات رسول خدا (ص) پیش آمده و مکلف به انجام آن بودند رهسپار شده بودند، به امر واجب تجهیز پیامبر (ص) قیام نموده و به غیر آن نمی‌اندیشیدند، و هنوز اینها پیامبر (ص) را در ضریح مقدسش پنهان ساخته بودند که اهل سقیفه کار خود را تمام، امور بیعت را نحکم و پیمان آن را استوار ساخته بودند و با حزم و دور اندیشی خاص با هم متفق شدند که از هر گفته و هر عملی که موجب سستی پایه‌های بیعت، یا خدشه این پیمان و یا تشویق و اضطرابی در آن به وجود آورد، جلوگیری کنند. بنابراین امام در کجا بود تا در برابر ابوبکر و بیعت کنندگان با وی در سقیفه احتجاج کند؟ و نیز پس از بیعت چه وقت به او و به دیگران اجازه‌ی احتجاج و استلال داده شد؟ در حالی که صاحبان امر و نهی، حزم احتیاط و دور اندیشی را پیش گرفتند و قدرتمندان و زورمندان آن شدت و سرسختی را به راه انداختند، آیا در عصر حاضر برای احدی امکان دارد، برای از

بین بردن سلطه حکومتی بپا خیزد؟ و برای الغاء دولتشان به مقابله پردازد؟ آیا اگر چنین اداره ای کند او را رها خواهند ساخت؟ هیئات، هیئات، گذشته را به حال قیاس کن (مگر آنکه مسلمانان آن چنان آگاه شوند و از پیشوا و رهبرشان تبعیت نمایند که توان سلطه گر را بشکنند و گرنه) مردم، همان مردم و زمان همان زمان است. علاوه حضرت علی (ع) برای احتجاج و استدلال در آن روز و آن ظروف اثری جز فتنه و از بین رفتن حقش نمی دید، زیرا آن حضرت برای اساس اسلام و کلمه ی توحید بیمناک بود، چنانکه در گذشته هم روشن ساخته گفتیم: آن جناب در آن ایام گرفتار وضعی شده بود که هیچکس چنین گرفتاری نداشت، او بین دو کار سخت گرفتار وضعی شده بود که هیچکس چنین گرفتاری نداشت، او بین دو کار سخت گرفتار بود: خلافت با آن نصوص و وصایایش از یک طرف او را به طوری ندا می کرد و در پیشگاهش شکوه می نمود که قلب خون می شد و با آنچنان ناله ای وی را می خواند که جگر می سوخت. اما فتنه های طغیانگرانه از ناحیه دیگر وی را چنین انداز می نمود که جزیره العرب بهم می ریزد، عرب منقلب و دگرگون می شود، اسلام نابود می گردد. حضرت علی (ع) بین دو خطر قرار گرفته بود، طبیعی است که حق خویش را فدای حیات مسلمانان خواهند کرد. اما تصمیم گرفت در عین فدا ساختن به نحوه ای حق خویش در مورد خلافت را نیز حفظ کند، و انچنان در برابر کسانی که از حق وی رویگردانده اند احتجاج نماید که به اتحاد مسلمانان لطمه ای وارد نشود، به گونه ای که فتنه ای را که موجب بهره برداری دشمن می شود به وجود نیاید، لذا در خانه نشست تا او را با اجبار و بدون خونریزی از خانه خارج ساختند، چرا که اگر خود به سوی آنها می رفت حجتش تمام نبود و شعیانش نیز برهانی نداشتند، اما آن جناب بین حفظ دین و نگهداری حقش در خلافت مسلمانان، جمع نمود. امام در آن هنگام که مشاهده فرمود حفظ اسلام و رد تجاوز دشمنان آن، بسته به مسالمت و هماهنگی است، طریق مسالمت را پیش گرفت و صلح با خلفاء را به خاطر حفظ امت، نگهداری ملت و بقاء دین، برگشتن حقش مقدم داشت. او برای مقدم داشتن آخرت بر دنیا و قیام به یک واجب عقلی و شرعی یعنی مقدم داشتن اهم بر مهم در مقام تعارض، آشتی با آنها را پذیرفت. بنابراین اوضاع آن عصر اجازه مقاومت با شمشیر و قیام با استدلال و احتجاج را نمی داد. (نهج البلاغه، نامه ۱۰۲؛ المراجعات رهبری امام علی در قرآن و سنت، ص ۴۸۱)

نتیجه گیری

همانگونه که در ابتدای بحث موضوعات مهمی همچون مفهوم شناسی حضرت علی (ع) و حقانیت و نهج البلاغه و جایگاه حضرت علی (ع) در قرآن و روایات و احتجاجات حضرت علی (ع) درباره خلافت خود در نهج البلاغه، راهکارها از ارکان اصلی این تحقیق است. که با بررسی اجمالی این موضوع بخشی از مطالب و مباحث استخراج شدند:

- یکی از راه کارهای مهم که در حفظ نظام دینی و بقای آن تاثیر به سزایی دارد عملکرد مطلوب آن و حل مشکلات و معضلات جامعه در عرصه های مختلف براساس مبانی اصیل اسلامی است از این رو بر همگان از رهبران کارگزاران نخبگان و آحاد مردم لازم است که سعی بلیغ خود را برای موفقیت هرچه بیش تر حکومت اسلامی مبذول دارند. مسلماً یکی از راه های کارآمدی نظام بازشناسی مبانی فکری و ارزش هایی است که نظام اسلامی از آن ناشی شده است تا بتوان با الگوبرداری صحیح و متناسب با زمان نظام اسلامی را در جهان گسترش داده حکومت نمونه مولی الموحدين علی بن ابی طالب (ع) را الگویی تمام عیار برای همه عدالت پیشگان و آزادگان عالم به ویژه برای کارگزاران نظام اسلامی معرفی کرد. امام علی (ع) به عنوان یک انسان کامل به موضوعات و مسائل اجتماعی سیاسی و فرهنگی پرداخته و چشم اندازهای گرانقدر خویش را در دوران حکومت پنج ساله خود عرضه کرده است و نهج البلاغه مملو از مباحث نظری و عملی در عرصه سیاست و حکومت است. دوران کوتاه حکومت علی (ع) نمایشگاهی از حکمت عملی و نظری است که در نظر جهانیان قرار گرفته است. نظام اسلامی ایران نیز اگر می خواهد در زمره عدالت پیشگان باشد بیش از هر زمان دیگر نیاز به استفاده کامل از این الگو دارد که این استفاده باید مبتنی بر شناخت درست مبانی و اصول و روش های حکومت حضرت (ع) باشد. پس از انقلاب اسلامی گرایش به مباحث و موضوعات نهج البلاغه به ضرورت انقلاب اسلامی شدت بیش تر و جلوه جدیدی به خود گرفت و به ویژه در مباحث سیاست و حکومت کتاب های بسیاری نوشته شد.
- در حدیث منزلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را به منزله موسی (ع) و حضرت امیر علیه السلام را به منزله هارون علیه السلام بیان کرد، بعد یک استثناء بیان کرد و آن این که بعد از من دیگر نیازی به پیامبر نخواهد بود چون جناب هارون علیه السلام پیامبر هم بود.
- جریان غدیر، تنها رخدادی تاریخی و یا گذرگاهی جغرافیایی و یا بحثی روایی و یا مسئله ای سیاسی نیست و حتی به رغم تصور عموم، حدّ فاصل میان شیعه و سنی در مسئله امامت نیست؛ زیرا اختلاف نظر میان این دو فرقه بر سر وقوع حادثه تاریخی غدیر، یا صدور روایت آن و یا لزوم وجود امام و رهبر نیست، که همگان بر آن ها اتفاق نظر دارند؛ آنچه در این رهگذر مورد نقض و ابرام فریقین است، لزوم تنصیصی بودن نصب امام و ولیّ به همان وجه که در نبوت و رسالت است، می باشد. بنابراین، غدیر، نه تاریخ است، نه جغرافیا، نه روایت است و بحث درایت، و نه سیاست و حکومت، بلکه ولایت است و ولایت به عبارت دیگر غدیر سر فصل عقیده ای است که سرچشمه همه طاعتها و نمود همه رسالتها و نبوت همه انبیا است. غدیر کلمه ای است که پیشوندش لاهوت و رسالت، و پسوند آن امامت و ولایت است. غدیر جمله ای است که مبتدای آن توحید، خبرش معاد و قیامت و ربطش ولایت است پس بر ماست که با درک ربط بین توحید و نبوت و ولایت همه عقاید، اخلاقیات و اعمال خود را با ولیّ (صراط مستقیم مجسم) بسنجیم و بر وفق آن گام برداریم.
- و در آیات روایات جایگاه حقانیت علی (ع) همچون: آیه انداز، آیه مودت، آیه مباحله، آیه ولایت، آیات تبلیغ و اکمال دین، واقعه ليله المبیت و مقام تفسیری امام علی (ع) در قرآن پرداخته شد.
- و در روایات به حقانیت علی (ع) همچون: حدیث منزلت، حدیث ثقلین، حدیث غدیر، حدیث دوازده خلیفه، حدیث ولایت وحدیث واقعی «ثقلین»، حدیث وصایت و وراثت، حدیث خلافت، مقام تفسیری علی در نگاه پیامبر، و مقام تفسیری علی با تاکید سخنان خود پرداخته شده که در پایان به احتجاجات حضرت علی (ع) بر حقانیت خود در نهج البلاغه، که خطبه های همچون؛ خطبه شقشقیه و قاصعه و... را بیان کرده ایم. به این ترتیب امام علیه السلام با بیان این اسناد زنده موقعیت خاندان بنی هاشم و رسوایی های بنی امیه و هم پیمانان آنان را بر شمرده به گونه ای که جای انکار برای کسی باقی نمی ماند و این است معنای فصاحت و بلاغت در سخن. در اینکه منظور از مکذّب کیست، شارحان نهج البلاغه نظرات متفاوتی داده اند و گاه افراد گمنامی را به عنوان مکذّب بر شمرده اند که انسان را به تعجب می آورد در حالی که روشن ترین مصداق مکذّب در تاریخ اسلام همان ابو جهل است چه او را از بنی امیه بدانیم و چه ندانیم، زیرا امام علیه السلام فضیحت های بنی امیه و اقوام وابسته به آنها را بیان می کند که هم عقیده و هم پیمان آنان بودند.

پیشنهاد و راهکارها

۱. بررسی ابعاد مختلف حقانیت حضرت علی(ع) در روایات معصومین توسط دیگر محققان و دانشجویان.
۲. ترویج فرهنگ حقانیت حضرت علی (ع) و احقاق حق توسط رسانه ها با تولید محتوای مناسب در فیلم ها.
۳. قرار دادن مباحث آثار سوء عدم حقانیت حضرت علی (ع) به عنوان یک فرهنگ در نظام تعلیم و تربیت در کتب درسی از ابتدائی تا دانشگاه ها
۴. تجلیل و تقدیر زمامداران از کارگزاران نمونه و متعهد در اثبات حقانیت حضرت علی (ع) در رسانه ها
۵. نظارت دقیق حکومت اسلامی بر کارگزارانش و برخورد قاطع زمامدار با کارگزاران قانون شکن در عدم حقانیت
۶. تهیه دستورالعمل کاربردی و عملی برای عدم حقانیت در نهادها و ارگانهای دولتی و عملیاتی نمودن آن
۷. دعوت از سخنرانان صاحب نظر و مقامات علمی و دینی در محافل عمومی و رسانه ها و شبکه های اجتماعی برای اشاعه این موضوع
۸. ترویج و توسعه فرهنگ حقانیت و جلوگیری از عدم حقانیت در جامعه توسط علمای دینی و مبلغان

منابع و مأخذ

الف کتابها

۱. قرآن کریم (ترجمه فولوندی)
۲. نهج البلاغه، (۱۳۷۴)، مترجم: محمد دشتی، قم: انتشارات دارالهجره
۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، (بی تا)، شرح نهج البلاغه، گردآورنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق: ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم: مکتب آیه الله مرعشی نجفی (ره)
۴. ابن اثیر، معزالدین ابوالحسن علی بن محمد جزری، (۱۴۱۵ق)، تفسیر تاریخ مدینه دمشق، محقق: علی شیر، بیروت: دار الفکر
۵. (بی تا)، أسد الغابۃ فی معرفه الصحابه، تحقیق محم ابراهیم بنا، محمد احمد عاشور، محمود عبدالوهاب فاید، بیروت: دارالشعب، ج ۴، ص ۹۲.
۶. ابن اسحاق، محمد، (۱۳۶۸)، سیره ابن إسحاق (کتاب السیر و المغازی) تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی
۷. ابن بابویه، (صدوق)، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (۱۳۹۵ ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: اسلامیة
۸. (۱۳۶۲)، الخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: انتشارات جامع مدرسین در حوزه علمیه قم
۹. (۱۳۷۶)، امالی، مترجم: محمدباقر کمره ای، تهران: کتابچی
۱۰. ابن سیده، علی بن اسماعیل، (بی تا)، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت: دارالکتب العلمیه
۱۱. ابن هشام، عبدالملک، (۱۳۶۱)، سیره النبویه، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوه)؛ بامقدمه و تصحیح اصغر مهدوی. تهران: خوارزمی
۱۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (بی تا)، تاریخ ابن کثیر، اعداد: شحاده، خلیل، بیروت - لبنان: دار الفکر
۱۳. ابوعبدالله، محمد بن سعد، (۱۴۰۵ق)، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت للطباعة و انشر
۱۴. اسماعیلی، محسن، (۱۳۹۳)، سرچشمه حکمت، جرعه اول، سیاست و حکومت در نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۱۵. امینی، عبدالحسین، (۱۳۴۰)، الغدير، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، تدوین: حسین شفیعی، قم: اسراء
۱۷. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴ ه)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ دوم
۱۸. حسکائی، عبیدالله بن عبدالله، (۱۳۶۹)، شواهد التنزیل، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه
۱۹. حسن، حسن ابراهیم، (۱۳۷۶)، تاریخ سیاسی اسلام، مترجم: پاینده، ابوالقاسم، تهران: جاویدان
۲۰. حلبی، علی بن برهان الدین، (بی تا) السیره الحلبیه، بیروت: دار احیاء التراث العربی
۲۱. حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵)، تفسیر نور الثقلین، مصحح: هاشم رسولی، قم: اسماعیلیان
۲۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، تحقیق: عطاء، مصطفی عبدالقادر، بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون
۲۳. دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۷۷)، دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (ع)، تهران: خانه اندیشه جوان
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالکتب العلم
۲۵. رضی شریف، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق). ترجمه و شرح نهج البلاغه، محقق، مصحح، صبحی صالح، قم، هجرت، چاپ اول
۲۶. زرکشی، محمد بن بهادر، (بی تا)، البرهان فی علوم القرآن، محقق: یوسف عبدالرحمن مرعشی؛ جمال حمدی ذهبی؛ ابراهیم عبدالله کردی، بیروت: دار المعرفه
۲۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (بی تا)، تاریخ الخلفاء، محقق: ابراهیم صالح، بیروت: دار صادر
۲۸. (۱۳۸۰)، الاتقان فی علوم القرآن، مترجم: مهدی حائری قزوینی، مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، تهران: امیر کبیر
۲۹. شرف الدین موسوی، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، المراجعات رهبری امام علی در قرآن و سنت، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل سازماندهی تبلیغات اسلامی
۳۰. شوشتری، نور الله بن شریف الدین، (۱۴۰۹)، احقاق الحق، مقدمه نویسنده: شهاب الدین مرعشی، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
۳۱. شهیدی، جعفر، (۱۳۷۹)، علی از زبان علی (زندگانی امیرالمؤمنان علی (ع))، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۳۲. صبحی صالح، شرح نهج البلاغه، محقق، قم، هجرت، چاپ اول
 ۳۳. طباطبائی، محمد حسین، (۱۴۰۳)، المیزان فی تفسیر القرآن. قم: مکتب مرعشی نجفی
 ۳۴. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۸۰)، مجمع البیان، تعلیق: ابوالحسن شعرانی، تهران: کتاب فروشی اسلامیة
 ۳۵. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۶)، تفسیر طبری، مصحح: یغمایی، حبیب، تهران: توس
 ۳۶. (۱۳۶۵) تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك). ترجمه: ابوالقاسم پاینده. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
 ۳۷. عابدی، فدا حسین، (۱۳۸۴)، تفسیر تطبیقی آیه مودت، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی
 ۳۸. عبدالفتاح، عبدالمقصود، (۱۳۵۴)، امام علی بن ابی طالب (ع)، ترجمه محمد مهدی جعفری، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار
 ۳۹. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰)، تفسیر العیاشی، مصحح: رسولی، هاشم، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه
 ۴۰. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، (۱۳۶۴)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، قم: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)
 ۴۱. قمی شیرازی، محمد طاهر، (۱۴۱۸ق)، الاربعین فی امامه الائمه الطاهرین، تحقیق مهدی رجائی، قم، المحقق
 ۴۲. قند وزی، سلیمان بن ابراهیم، (۱۳۰۱ق)، ینابیع الموده، اسلامبول، اختر
 ۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه
 ۴۴. کوفی، فرات بن ابراهیم، (۱۳۹۲)، تفسیر فرات الکوفی، مصحح: محمد کاظم، تهران: دلیل ما
 ۴۵. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۶۲)، بحار الانوار، تحقیق و تعلیق: سید جواد علوی، تهران: دارالکتب اسلامیة
 ۴۶. مرادی، علی، (۱۳۸۲)، امام علی علیه السلام و قرآن، تهران، هستی نما
 ۴۷. مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۴۶)، مروج الذهب، قاهره: مطبعه مصریه
 ۴۸. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۷)، در جستجوی عرفان اسلامی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ دوم
 ۴۹. معادیخواه، عبدالمجید، (۱۳۸۰)، نخستین نیم قرن از تاریخ اسلام در آیین نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر و پخش معارف
 ۵۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق)، امالی المفید، قم، کنگره شیخ مفید
 ۵۱. (۱۳۷۱)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة
 ۵۲. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از همکاران، (۱۳۸۶) پیام امام امیر المومنین علیه السلام، نویسنده: جمعی از فضلا، تهران: دارالکتب الاسلامیه
 ۵۳. هادی شکر، شاکر، (بی تا)، دیوان سید حمیری، قم: کتابخانه موسسه علمی فرهنگی دارالحديث
- ب- نرم افزارها و سایتها**
۵۴. کتابخانه دیجیتالی دانشگاه قرآن و حدیث قم
 ۵۵. کتابخانه دیجیتالی نورمکس
 ۵۶. نرم افزار جامع احادیث